

۲۸ مرداد در تاریخ!

۲۸ مرداد، برخلاف تصور مدافعین آن، دیگر به تاریخ پیوسته است و رژیم بعد از ۲۸ مرداد، بیش از آن، و هر دو جزو نه ملزومات جامعه ما، بلکه حقایق تلخ و دردناک تاریخی مبارزات کشور ما هستند.

صفحه ۱۶

اتحاد کار

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

مرداد ۱۳۷۴ * شماره ۱۶ * سال دوم

تقلاهای رژیم اسلامی در برابر بحران اقتصادی

روشهای بظاهر تند رژیم اسلامی، مسلم است که به بهره‌مندان واقعی از قاچاق ارز و کالا که در نهادهای دولتی و غیردولتی قدرتمند مسلطند گزندی وارد نخواهد ساخت و تنها ناامنی اقتصادی را در سطوحی دامن خواهد زد.

صفحه ۲

نگاهی به دیدگاههای

«چپ رفرمیست جدید» اکثریت

راست «راست» با عنوان

«چپ»

آقای نگهبان نماینده نیروئی است که در گذشته در صفوف چپ ایران مبارزه می‌کرد. با تغییر و تحولات اردوگاه سابق و فروپاشی آن، این نیرو دست به تجدیدنظر در دیدگاه‌های خود زد و تا آنجا پیش رفته است که امروز اعلام می‌کند که مبارزه طبقاتی تعطیل است، که مبارزه ضدامپریالیستی کهنه‌پرستی و واپسگرایی است، که دفاع از حقوق خلقها فریب‌خوردگی است، در عین حال اصرار دارد که خود را چپ بنامد. اصرار در نگهداشتن پوسته و خالی کردن محتوی.

صفحه ۱۰

«بچه‌میدون‌ها»

افتضاح «رفیق گیت»، چه در مرحله تکوین و اختفای آن و چه در دوره آشکار و علنی شدن آن، صرفنظر از خود مسئله اختلاس و ارقام و ابعاد آن، این رسوایی بزرگ، به عنوان نمونه‌ای بارز، چگونگی کارکرد درونی ارگانها و عناصر اصلی رژیم اسلامی را بروشنی نشان داده و آشکار می‌کند که چگونه باندهای مافیایی در داخل رژیم در این دوره شکل گرفته و بر منابع و مقدرات جامعه جنگ انداخته‌اند.

صفحه ۳

دو پرسش و یک پاسخ

در مورد یکی از نوشته‌هایی که بمناسبت سالگرد ترور جزئی و یاران او تحت عنوان «بیزن در تاریخ» در نشریه اتحاد کار به چاپ رسیده بود، از جانب یکی از رفقا دو سوال طرح گشته است که نگارنده نظر خود را درباره آنها توضیح میدهد.

صفحه ۱۴

نگاهی به نشریات و نظرات اپوزسیون تحریم اقتصادی آمریکا علیه جمهوری اسلامی و مواضع سازمانها

صفحه ۹

بنیاد مستضعفان: دولت خصوصی!

صفحه ۵

**آغاز
نشر
ضمیمه
تئوریک
«اتحاد کار»**

تألیف: **فرح‌بخش بیژان‌نور**
موضوع: **اتحاد، اتحادیه، سیاست ما**

مکان: **تهران**
ناشر: **بهران سرماهداری جهانی**

تعداد: **۱۰۰۰**

قیمت: **۱۰۰۰**

تاریخ: **۱۳۷۴**

مکان: **تهران**

تقلای های رژیم اسلامی در برابر بحران اقتصادی

می کشند و طرح و لایحه برای اشد مجازات (اعدام) تروریستهای اقتصادی پشت سرهم صادر می کنند. اما عامل اصلی گرانی دهشتناک ارز و کالا، در ساختار اقتصادی، سیاستها و عملکرد رژیم حاکم قرار دارد. در واقع بر بحران رکود تولید، بحران مالی و پولی رژیم افزوده شده، اندوخته های ارزی ته کشیده، فروش مسکوکات (که طی چند ماه اخیر با فروش ۳۰۰ هزار سکه انجام شد) به نتیجه ای نرسیده، پرداخت اصل و فرع بدهی ۳۰ میلیارد دلاری فرا رسیده، و بالاخره صرف هزینه های ارزی سرسام آور نظامی و امنیتی و خاصه خرجی های دیگر رژیم، آنرا در آستانه ورشکستگی قرار داده است. افزایش تصاعدی بهای دلار در مقابل ارزش ریال طی فاصله بهمن ۷۳ تا اردیبهشت ۷۴ از حدود ۲۱۰ تومان به حدود ۷۰۰ تومان نشان دهنده تنگنا و محدودیت چشم گیر منابع ارزی بود. رژیم با اقدامات اخیر یعنی بستن سلاح از رو و تهدید و فشار برای بازگرداندن ارز به سیستم بانکی، ناتوانی و استیصال خود را در این زمینه به نمایش گذاشته است.

این روشها بظاهر تند رژیم اسلامی، مسلم است که به بهره مندان واقعی از قاچاق ارز و کالا که در نهادهای دولتی و غیردولتی قدرتمند مسلطند گزند ی وارد نخواهد ساخت و تنها ناامنی اقتصادی را در سطوحی دامن خواهد زد. مدیران و مسئولان حکومتی و تجار و دلان عمده و شریکان و وابستگان آنها در درون و بیرون دستگاههای و شرکت های دولتی نشان داده اند که میدانند و میتوانند سیاستهای دولت حاکمشان را در سمت منافع خود نگهدارند و زیگراگهای آنها بسرعت اصلاح نمایند. هنوز مردم فراموش نکرده اند که سردمداران رژیم اعلام یک نرخ کردن ارز و افزایش نرخ رسمی دلار از ۷۰ ریال به ۱۷۵۰ ریال را یک انقلاب اقتصادی اعلام کردند. ولی چندی نگذشت که نرخ رسمی باصلاح تضمینی دولت به نرخهای متعدد و در جهت منافع گردانندگان بازار ارز تبدیل گشت. تا بوده چنین بوده که چاقو دسته خود را نبریده است. شرایط فقر و فاقه ای که بر توده های مردم جامعه ما حاکم است محصول تسلط غارتگرانه سرمایه های کلان و تجار و نیز سیاست و عملکرد رژیم اسلامی و بالاخره نتیجه نظام اقتصادی حاکم است. ندانی و ندانم کاری و هرج و مرج درون رژیم به تشدید دهشتناک بحران و عوارض این اقتصاد انجامیده است. تنها با برانداختن این دستگاه ظلم و زور و برقراری نظامی دموکراتیک و مردمی میتوان امیدوار بود که در راه کاهش بحران و عوارض دردناک آن گام به جلو برداشت.

نموده است. تصمیم دیگر دولت اسلامی به ارز حاصل از صادرات غیرنفتی مربوط میشود. قابل یادآوری است که در بهمن ماه سال گذشته رژیم اعلام کرد که صادرکنندگان باید نیم ارز حاصل از صادرات خود را به شبکه بانکی بفرشند و راجع به نیم دیگر خود بهر نحوی که می دانند اقدام نمایند. علت این تصمیم در آن زمان این بود که بخش بسیار ناچیزی از این ارز به سیستم بانکی و حتی به کشور برمی گشت. اخیرا دولت اسلامی صادرکنندگان محصولات غیرنفتی را موظف می سازد که تعهد بپردازند صد درصد ارز حاصل از صادرات را به بانک برگردانند و آنها را به بهای معادل دلاری ۳۰۰ تومان به دولت بفرشند.

محدودیت در واردات کالا، کاهش فعالیت های اقتصادی در مناطق آزاد، محدودیت کالای همراه با مسافرانی که از خارج از کشور مراجعت می کنند به ۸۰ دلار، و بالاخره اعمال مجازات علیه قاچاقچیان و واردکنندگان کالاهای ثبت نشده، عرصه دیگری از تصمیمات سردمداران رژیم بوده است. وزارت کشور نیز مامور کنترل بر اجرای این مقررات و مقابله با قاچاقچیان کالا گشته است. مطابق مقررات جدید رژیم اسلامی ارز یا کالای قاچاق مکشوفه به ترتیب زیر تقسیم می شود: ۴۰٪ سهم دولت، ۳۰٪ سهم کاشفین، ۲۰٪ سهم سازمان کاشف و ۱۰٪ سهم تامین تجهیزات بیشتر برای امر مبارزه با قاچاق کالا و ارز.

و سرانجام باید از تصمیم دولت اسلامی در توزیع کوپنی مجدد کالاهای مورد نیاز اولیه نام برد. تا قبل از این تصمیم، سیستم سهمیه بندی توزیع بمرور جای خود را به توزیع آزاد از طریق فروشگاههای زنجیره ای و واحدهای صنفی محلات داده بود و بسیار کمتر از گذشته از توزیع کوپنی استفاده میشد. امروز ادعا می کنند که در سال جاری بنا را بر عرضه همه ارزاق عمومی بصورت کوپنی گذاشته اند.

علت اتخاذ تصمیمات فوق را (که عقب گردی آشکار نسبت به سیاستهای یکسال پیش است) مقامات و سخنگویان سرسپرده رژیم اسلامی مقابله با افرادی «زالوصفت» میدانند که اوضاع اقتصادی را بحرانی و سبب گرانی و کمبود کالاها و ارز گشته اند. از جمله رفسنجانی فریبکارانه می گوید که «چند نفر دلال سودجو و فرصت طلب هستند که نمی گذارند تا مردم طعم شیرین و لذت خدمات گسترده و مهم دولت را احساس کنند». اینها نقش توطئه های خارجی را چاشنی می کنند و سناریو ساختگی ارائه میدهند. در عین حال هر جناح در مسابقه با رقیب برای خودنمایی بعنوان «مبارز» ضد گرانی عربده

تنگنای ارزی، افزایش سرسام آور بهای ارز، گرانی افسار گسیخته و نایابی مایحتاج اولیه زندگی مردم که از اواخر دیماه سال گذشته سرعت گرفت و بنحو بلاوقفه ای ادامه یافت، رژیم اسلامی را به اتخاذ سلسله تصمیماتی جدید کشانده است. روز چهارشنبه بیستم اردیبهشت امسال، قانون اختیارات ویژه به دولت و اعمال مجازات قاچاقچیان کالا و ارز توسط شورای تشخیص مصلحت، تصویب گشت و این امر آغاز اقدامات اخیر دولت اسلامی شد. قابل ذکر است که یک روز پیش از این تصمیم بهای دلار و سکه بهار آزادی در بازار آزاد بترتیب حدودا به ۷۰۰ و ۶۷ هزار تومان یعنی معادل سه برابر بهای آنها در آغاز این دور جدید گرانی رسیده بود. با توجه به دلاری شدن اقتصاد کشور و تاثیر بلاواسطه و فوری بهای ارز بر مایحتاج اولیه زندگی مردم نظیر قند، چای، روغن، حبوبات، رنج، و... افزایش فوق در بهای دلار و سکه طلا خود شاخص افزایش بهای نیازمندیهای اولیه زندگی و طبعاً سقوط بیش از پیش ارزش ریال و سطح زندگی توده های مردم است. علاوه بر این افزایش ۱۰۰٪ بهای سوخت که از آغاز سال جاری عملی شد خود به افزایش نرخ نان و قند و نقل انجامید. اوضاع بهم پاشیده اقتصادی عدم توانایی دولت اسلامی در مهار اوضاع با ضمیم دولت کلینتون در اعمال تحریم اقتصادی علیه ایران همراه و همگی رژیم را که از عواقب وضعیت کنونی دچار بیم و هراس گشته بود به سمت سیاستهای کنونی راند و در واقع تصمیم شورای تشخیص مصلحت «محصول یاس و ستیصال رژیم آخوندهاست.

دولت رفسنجانی با استفاده از اختیارات ویژه مصوبه شورای مصلحت نظام، مقرراتی برای اعمال کنترل بر معامله ارز، صادرات غیرنفتی، واردات و بالاخره توزیع مایحتاج اولیه تصویب و مجازاتی برای متخلفین تعیین کرده است.

یکی از این مقررات تعیین نرخ ارز و نحوه معامله آن بود. دولت رفسنجانی که تاکنون و به راحور وضع بازار آزاد ارز، نرخ ارز را تعیین کرده است و از جمله همین اواخر بدنباله روی از رخ دلار بازار آزاد نرخ بیش از چهارصد ریال برای این ارز اعلام داشته بود، نرخ معامله ز را براساس دلاری ۳۰۰ تومان اعلام کرد و خود دو نوع ارز ۱۷۵ تومانی و ۳۰ تومانی را بیست دولت بیان نمود. دولت اسلامی که در ننگنای منابع ارزی گرفتار است و یکی از سلی ترین علل رشد جهشی نرخ ارز نیز همین گناست، حمل، خرید و فروش ارز در خارج از سیستم بانکی کشور را جرم اعلام کرده و وزارت لاعات و پلیس مخفی را مامور تعقیب مجرمین

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

دنباله رسوایی «رفیق گیت» - اعترافات مرتضی رفیق دوست

«بچه میدون ها»

همکاری کرده است. توجیه ظاهری او نیز، مثل توجیحات برادران رفیق دوست، آنست که می‌خواستند اموال بانک را برگردانند. حتی وی در این میان رئیس اداره حراست مرکزی بانک صادرات را (که به وزارت اطلاعات رژیم وابسته است) برکنار کرد، زیرا که این شخص، در چارچوب رقابتها و کشمکشهای جاری میان باندهای حکومتی، قضیه را به کسان دیگری هم خبر داده بود. لکن چنین توجیحات و بهانه‌هایی مربوط به بعد از آشکار شدن ماجراست. پیش از آن، مسئله اینست که چگونه یک شعبه بانک صادرات این مبالغ گزاف را در مقابل چک‌های بی‌محل و واهی، به فاضل خداداد و مرتضی رفیق دوست و شرکای دیگرشان در این شبکه می‌پرداخته است. واقعیت این مسئله، یا حداقل یکی از دلایل آن، آنست که بنا به گزارش روزنامه‌ها، سیف نیز به نحوی به شبکه رفیق دوست‌ها متصل بوده است. وی قبل از گماشته شدن به ریاست بانک صادرات، در «بنیاد» مشغول بوده و در آنجا «سوابقی» برجای نهاده است که از جمله آنها «پرونده‌ای در مورد حاتم‌بخشی ۲۵۰۰ دستگاه رنو» است. اقتضاح «رفیق گیت»، چه در مرحله تکوین و اختفای آن و چه در دوره آشکار و علنی شدن آن، پای عده زیادی از مسئولان اصلی رژیم از رئیس جمهوری گرفته تا رئیس قوه قضائیه، وزارت دارایی و وزارت اطلاعات، بانک مرکزی و... را به میان می‌کشد. صرف نظر از خود مسئله اختلاس و ارقام و ابعاد آن، این رسوایی بزرگ، به عنوان نمونه‌ای بارز، چگونگی کارکرد درونی ارگانها و عناصر اصلی رژیم اسلامی را بر روشنی نشان داده و آشکار می‌کند که چگونه باندهای مافیایی در داخل رژیم در این دوره شکل گرفته و بر منابع و مقدرات جامعه جنگ انداخته‌اند.

در «اتحادکار» شماره ۱۱ شرحی از ماجرای «رفیق گیت» درج گردیده و در شماره ۱۴ (خردادماه) نیز به مصاحبه محسن رفیق دوست با «کجهان» و حرفهای رئیس قوه قضائیه در این رابطه پرداخته شده است. در اینجا نیز بخش‌های عمده گفتگوی مرتضی رفیق دوست با مجله «پیام امروز» را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم. قابل توجه است که این مجله، این مصاحبه را «تصادفی» جلوه داده و تلاش کرده که با درج توجیحات و توضیحات مرتضی رفیق دوست، نقش او را کم‌اهمیت یا مظلومانه نشان بدهد. اما به رغم اینها، گوشه‌هایی از حقیقت ماجرا نیز از اظهارات خود وی نمایان می‌گردد.

مستقیم برادران رفیق دوست در آن، خامنه‌ای به مدت دو سال دیگر محسن رفیق دوست را به ریاست «بنیاد» منصوب کرد.

یکی از رفقا و شرکای برادران رفیق دوست، سردهسته دیگر این شبکه دزدی، فاضل خداداد است. خانواده خداداد و به ویژه برادر بزرگ فاضل، حسین خداداد، از دلایان عمده و گردانندگان اصلی میدان تره‌بار تهران در قبل از انقلاب بوده است. در آن دوره، خدادادها به یمن وابستگی‌شان به رژیم حاکم و مشارکت در انواع معاملات قانونی و غیرقانونی، ثروت انبوهی انباشته بودند. آشنایی و رفاقت این دو خانواده هم به آن دوره برمی‌گردد. کسب‌وکار رفیق دوست‌ها در آن هنگام البته اصلا قابل قیاس با خدادادها نبود، بلکه محدود به دلالتی و حق‌العمل‌کاری در حد متوسط بود. شغل محسن رفیق دوست، پیش از انقلاب، پخش میوه و تره‌بار بین سبزی‌فروش‌های دروس و سلطنت‌آباد بوده است. ضمن آن که رفیق دوست‌ها، با دار و دسته طیب حاج رضائی در میدان تهران و گروهی از آخوندهای متصل به بازار نیز ارتباط داشتند. بعد از انقلاب حسین و فاضل خداداد از ایران فرار کردند. اموال حسین مصادره و اموال مربوط به فاضل توقیف شد. ولی همانطور که در اظهارات خود مرتضی رفیق دوست هم آمده است، پس از مدتی، فاضل خداداد برگشت و با کمک و همراهی دامادش سعید مجیدی تهرانی، اموالش را پس گرفت، با مرتضی شریک شد، بسازوبفروشی و دلالتی ارز راه انداخت، اعتبارات کلانی از بانکها دریافت کرد و خلاصه سرمایه و ثروت گزافی به چنگ آورد (ضمن آن که بخش عمده اموال و املاک خود را به نام بستگان خود ثبت کرده و قسمت عمده معاملات بانکی‌اش را نیز به نام دیگران انجام می‌داد)، تا آن که ماجرای ۱۲۳ میلیارد تومانی بانک صادرات روشن شد...

در این ماجرای «رفیق گیت»، مشارکت و مسئولیت مدیرعامل بانک صادرات، سیف، نیز قابل توجه است. برپایه آنچه که تا به امروز در خود مطبوعات حکومتی منتشر شده، کاملاً معلوم است که مدیرعامل بانک از همان ابتدا از قضیه باخبر بوده (و اصلاً صدور و پرداخت چک‌هایی با آن مبلغ کلان طی مدت دو ماه در یک شعبه بانکی نمی‌توانسته است بدون اطلاع یا موافقت مسئول اصلی بانک صورت پذیرد) و بعداً هم با برادران رفیق دوست و فاضل خداداد و دیگران در کتمان آن

اشاره: هرچند که پس از گذشت بیش از هفت ماه از کشیده شدن ماجرای اختلاس بزرگ ۱۲۳ میلیارد تومانی در بانک صادرات، به روزنامه‌های دولتی هنوز از برگزاری آن «دادگاه علنی» که رئیس قوه قضائیه حکومت اسلامی وعده‌اش را داده است خبری نیست و احتمالاً به این زودی‌ها هم، یعنی تا وقتی که هنوز قضیه داغ است، خبری از آن نخواهد بود، و اگر هم باشد، احیاناً کاسه‌کوزه‌ها را سر چند کارمند و مسئول دونپایه بانک شکسته و کل پرونده را «رفع و رجوع» خواهند کرد. لکن با گذشته زمان و در ادامه منازعات درون حکومتی دعوای میان دستجات و باندهای مختلف رژیم، و حتی در تلاش برای پردپوشی و توجیه این ماجرا، گوشه‌های دیگری نیز از آن برملا می‌شود. نمونه‌ای از اینها اظهارات و یا «اعترافات» مرتضی رفیق دوست است که طی مصاحبه‌ای با یکی از نشریات بر زبان آورده است.

مرتضی رفیق دوست دلال و مقاطعه‌کار و بسازوبفروش، به همراه همسرش زهرا محتشمی، از سردهسته‌های اصلی شبکه‌ایست که رسوایی مالی بانک صادرات فقط یکی از «شاهکار»های آن بوده است. وی برادر محسن رفیق دوست، وزیر سابق سپاه پاسداران رژیم و رئیس فعلی بنیاد مستضعفان و جانبازان است که خود از کارگران عمده همین ماجرا و ماجراهای بسیار دیگری بوده و هست. خانواده رفیق دوست و دارودسته آنها، که در بین باندهای سیاسی-اقتصادی رژیم اسلامی به باند «میدون» معروف است، طی دهه پانزده سال گذشته، در زیر سایه حکومت ملاها قدرت و ثروت کلانی به چنگ آورده است. نه فقط «بنیاد» یعنی بزرگترین بنگاه اقتصادی و تجاری کشور را در دست دارند بلکه از این طریق و طرق دیگر، بر بخش بزرگی از فعالیتهای دلالتی، بورس‌بازی روی مستغلات، ارز و کالاها، و امور بازرگانی و بانکی و مالی جنگ انداخته‌اند. اینها در واقع رفیق دزدوشریک قافله‌اند. هم از توبره می‌خورند و هم از آخور، هم اموال «بنیاد» را حیفا و میل می‌کنند و پاسخگوی هیچ کسی هم نیستند، هم در معاملات بزرگ و بسازوبفروش‌های عمده سهم‌مند، و هم در زدوبند و دزدی اموال و دارایی‌های بانکی، که اختلاس از بانک صادرات نمونه برملا شده آنهاست. پشت‌سر و در کنار اینها البته، سرمداران رژیم و از جمله خامنه‌ای و رفسنجانی و وابستگان آنها قرار دارند. چنان که پس از آشکار شدن اقتضاح اخیر و معلوم شدن مسئولیت

«مرتضی رفیق دوست: دو ساله گرفتار این

ماجرائیم.

خبرنگار: دو سال؟

- بعله دیگه. ماجرا مال دو سال پیشه.

- چطور شروع شد؟

- خیلی ساده، این جوون، فاضل برگشت و

افتاد دنبال زندگیش که توقیف بود، نه مصادره.

اولش دفتری هم نداشت. بعد دفتری اجاره کرد.

- بهش اطمینان داشتید؟

- بعله. تا الانم خدا و کیلی چیزی ازش

ندیدیم.

ساز کجا او را می‌شناختید؟

ساونم بچه تهرونه. مٹ من بچه میدون. اونا

قبل از انقلاب افتادن تو معاملات بزرگ و خیلی

پول درآوردن. آشنا بودیم، بعدم، به خاطر

برادرش از ایرون رفت.

کمی پول آورده بود. مشککش این بود که هنوز

نمی‌تونس برای خودش تو بانک حساب باز کنه.

بعدا باز کرد. هر وقت می‌خواست چکی به کسی

بده، می‌آمد و از من می‌گرفت. ۱۰ تومن- ۲۰ تومن

(مقصود ده بیست میلیون تومان است) و خودش

می‌ریخت به حساب. من از یک حسابی که تو

بانک صادرات داشتم و مدتی بود با آن کار

نمی‌کردم، بهش چک می‌دادم.



حسین خداداد؟
- بعله. اون مصادره اموال شده، ولی فاضل

نه.

- خب، بعدش چی شد؟

- هیچی، من بعضی وقتها که از جلو این شعبه بانک رد می‌شدم، می‌رفتم تو و از بچه‌های شعبه حال و احوالی می‌کردم. آخه این شعبه بین دفتر ماست و خونه پدرم. دو سه قدم راهه. همیشه بچه‌های شعبه از فاضل راضی بودن و تعریف می‌کردند. حتا یادمه یه دفعه رئیس شعبه به من گفت تروخدا یکی دو تا دیگه از این مشتری‌ها معرفی کن.

- فاضل چه کار می‌کرد؟

- تجارت، بسازویفروشی، آرام آرام، ساختمان و باغ‌هایش روهم پس گرفت، کارش سکه شد. از مصنوعیتم دراومد. و یه روز فهمیدم خودش می‌تونه حساب باز کنه. رئیس بانک کارتی داد من امضا کردم و شدم معرفی و یه شماره حساب روند، ۲۰۰۰ و دیگه لازم نبود از چک من استفاده کنه. منم خیالم راحت شد. البته ناراحت هم نبود. ولی خب، اینطوری درست‌تر بود.

- با هم شراکت هم داشتید؟

نه. البته گاهی که کاری پیش می‌اومد، با هم انجام می‌دادیم. ولی نه شراکت همیشگی. اون خودش شریکی داشت به اسم آقا بهروز (بهروز یارخدایی).

- بعد چه شد؟

هیچی، چندماهی از این ماجرا گذشت و باز هر وقت به شعبه بانک می‌رفتم، همه رو ازش راضی می‌دیدم، می‌گفتن حسابش خوب کار می‌کنه. تا اون روز که خدا براتون پیش نیاره. من یک سوپر مارکت داشتم. داشتم می‌کردمش نمایشگاه اتومبیل.

چه زمانی بود، یادتون هست؟

- بعله. مگه ممکنه یادم بره؟ درست بیستم اردیبهشت. تو مغازه بودیم و غروب شده بود. کارگرا داشتن آینه می‌چسبوندن که یکپهو دیدم یکی به شیشه می‌زند.... آقا ابراهیمی بود کارمند بانک بود که اومد تو. توسرزنان و با گریه که بدیخت شدم.... هی از ۶۰۰ میلیون حرف می‌زد. بالاخره با بدیختی آرومش کردیم. گفت حساب آقا فاضل ۶۰۰ میلیون کم داره، خودش هم رفته. کجا رفته؟ می‌گفت خارجه. من که باور نمی‌کردم. رفتم تلفن کردم اینجا و آنجا. فهمیدم برای چند روز رفته مسافرت و قراره هفته بعد برگرد. مطمئن بودم که در نمی‌ره. اینجا اینه همه زارونندگی داشت. مگه ممکن بود....

- خب بعدش چیکار کردین؟

- هیچی به اخوی (محسن رفیق‌دوست) خبر دادیم. ایشونم خیلی ناراحت شد. رفتم پیش مدیر کل بانک. اونجا معلوم بود چی می‌گن. بانک پولشو می‌خواد..... می‌ترسیدم حالا با وضعی که پیش اومده (فاضل) برنگرده.

می‌دونستم که اگه برگرده خودش پنجاه تا از این روهم پر می‌کند. دست به دامن حاجی (محسن رفیق‌دوست) شدم. از اون طرف، بازرسی بانک و وزارت اطلاعات هم وارد ماجرا شده بودن....

بعد چیکار کردن؟

- کسی کاری نمی‌تونست بکنه. فقط خودشو پیدا کردیم تو نیویورک گفت هرچه بهره‌ش باشه بپردازین. اون ساختمونو بفروشن اون باغو و.... خلاصه منتظر بود که شریکش حساب رو صاف کنه، اون وقت برگرد. بالاخره تلفن کردیم و اطمینان دادیم که این طوری بدتره. کلاف کار از دست درمیره. ضرروزیانش بیشتره. با بانک توافق کردیم که ساختمان‌ها و زمین‌ها را وثیقه بدییش بردارن، تا فروش بره.

- و آقای فاضل خداداد برگشت.

- بعله. رفتم از فرودگاه آوردیمش. فردا هم رفت دفترش و شروع کردن به جور کردن پولها. می‌فروخت و می‌داد به بانک.... که آن داستان پیش آمد.

- کدام داستان؟

- ماجرای آن حکم که بردن دم خونه‌ش. یک شعبه دادگاه احضارش کرده بود. همون وقت که حکم را دید اومد دفتر و گفت مرتضی، من باید برم. گفتم کجا بری، چیزی نشده. گفت من تحمل زندانو ندارم.... رفت و سه روز بعد تلفن کرد از نیویورک. ای دادوبیداد!.... دوباره همه به کار افتادن. حالا دیگه از وزارت دارایی، بانک مرکزی، کمیسیون مجلس، وزارت اطلاعات همه تو جریان بودن.... باز ما افتادیم جلو و اطمینان دادیم که اگر بانک به پولش که رسیده، جریمه دیر کرد و سودش روهم بدی دیگه ماجرا تموم میشه و می‌تونی کارت را بکنی.

- این را همین طوری گفتید، یا اطمینان پیدا

کرده بودید؟

- نه. اطمینان داشتم. و کیلمان هم همین را می‌گفت. بانک هم همین را می‌خواست. خلاصه چه دردرستان بدم، بعد از صدبار تلفن و گفتگو و آسمون‌ورسیمون، بالاخره راضیش کردیم که به خاطر اسم ما و تعهد ما برگرد....

- و برگشت.

- بعله. تا این هياهو به راه افتاد.... آوردن

کلمه «اختلاس» و شایع کردن این که ۱۲۳ میلیارد تومان از پول بانک خارج شده.... حالا داستان شده یک میلیارد دلار، اون هم من بچه تهرون برداشته‌ام و در رفته‌ام (می‌خندد).... برادرم کجا برم، من بچه تهرون؟
- بچه تهرون. اونم بچه میدون که باید خیلی زرننگ باشه که کلاه سرش نره. ولی....
- ولی نداره. من اطمینان داشتم، تا حالا هم غلط نبوده. معرف او شدم. اونم پاش واستادم. اونم واستاده.

- برای این که اونم بچه تهرونه؟

- بعله.

- پس چرا اینطوری شد؟

آخه همه بچه تهرون نیستن. حساب خورده و رقابت سیاسی و اداری دارن، فکر هیچی دیگه رو نمی‌کنن.

- فکر نمی‌کنید آن رئیس و کارمندان شعبه بانک که چنین رقم بزرگی را بدون محل و اعتبار پرداخته‌اند و این مشکل را از اول درست کرده‌اند، تقصیر داشتن، چیزی در کار بوده؟

والله، تمام حقیقت روفقط خدا می‌دونه.... فقط من می‌دونم که کار بانک همینه. به آدمی که حسابش کار می‌کنه و اعتبار داره، پول بده و پولشو در گردش بیندازه. تو همه شعبه‌ها همین است. در ثانی یکی پیرسه چرا اون چند تا حساب میلیاردی که اصلا اصل و فرعش خورده شده و وثیقه‌ای هم در دست بانک نیست، یا اگر هست چیزی نیست، آنها چرا سروصدا نداره؟ همین دیروز و پریروز تو روزنامه‌ها بود.

- پس آنها هم سروصدا داره؟

- نه اون چی چی گیت و این حرفها نداره. اینا فقط برای خراب کردن آدم‌هاست.

- چرا از اول توضیح ندادین که کار به این همه شایعات نکشد؟

آخه در حقیقت به من ارتباطی نداشت. ماجرای آدم دیگری بود و اون خودش هم داشت کارهایش را یواش یواش صاف می‌کرد. حالا کار به این هياهو کشیده و پای ما را کشیدند وسط و دارن حساب کهنه‌های چندین ساله را تصفیه می‌کنند....»

بنیاد مستضعفان: دولت خصوصی!

خود دارد. رفیق دوست در توجیه ضرورت وجود بنیاد و سازمانهای آن در کنار وزارتخانه‌های دولتی از یکسو و اینکه بنیاد در عین حال نباید تشکیلات دولتی به آن معنا که شامل قوانین دولتی، حسابرسی دولتی و بالاخره قراردادن سود آن در اختیار دولت باشد، بحساب بیاید می‌گوید:

«بنیاد دستگاهی عمومی است که کاملاً براساس سیستم بخش خصوصی اداره می‌شود. قوانین دولتی برما حاکم نیست. قانون تجارت و قوانین شرکتهای بخش خصوصی برما حاکم است. ما یک موسسه‌ای هستیم که نتیجه کارمان را دولت، در چارچوب وظائفی که در اداره کردن جانبازان به ما محول کرده، مورد استفاده قرار می‌دهد. ما یک موسسه‌ای هستیم که باید تولید کنیم. از تولیدمان سود ببریم و با این سود وظائفی را که بعدمان گذاشته شده، انجام دهیم. الان وزارتخانه‌ها دارند بسرعت خودشان را از کارهای اجرائی جدا می‌کنند. کار اجرائی بوسیله دولت بازده خوبی ندارد. لذا دولت تصمیم گرفته و مجلس هم حمایت کرده که تشکیلات تحت پوشش سازمان صنایع به بخش خصوصی واگذار شود.»

به گفته رفیق دوست بودجه‌ای که برای «جانبازان» در عرض ۶ سال یعنی از سال ۶۸ تا ۷۳ اختصاص یافته است، به ترتیب از ۴ میلیارد و ۶۰۰ میلیون تومان شروع شده و در سال گذشته به ۱۷ میلیارد و پانصد میلیون تومان رسیده است. رقمی که مجموعاً ۵۸ میلیارد و ۷۰۰ میلیون تومان را شامل می‌شود. علاوه بر این ۳ میلیارد بودجه بهداشت و درمان، که بقول وی علیرغم اینکه مجروحان درمان کم می‌شوند، اما این بودجه به ۳ میلیارد و ۴۰۰ میلیون تومان افزایش یافته است!

اینکه این بودجه‌های مصرفی برای جانبازان در واقع در کجا و به چه شکل مصرف می‌شوند، البته امری است که بدان پرداخته نمی‌شود. اما حتی این ارقام ذکر شده در مجموع حتی به پای یک فقره از درآمدهای بنیاد یعنی سود تولیدات که رقم رسماً اعلام شده آن توسط رفیق دوست ۷۵ میلیارد تومان است نیز نمی‌رسد. اینکه بقیه این درآمدها با توجه به میزان گستردگی سرمایه‌گذاریهایی بنیاد به چه مصرفی می‌رسد، البته امری است که در سوالهای خبرنگار کیهان جانی ندارد و اگر هم داشت سرپرست آن نیازی به توضیح در این مورد نداشت!

آنان، آنها را راضی می‌کند تا به بنیاد اختیار آن را بدهند که یک سوم دارائی‌شان بعد از مرگ، به بنیاد برسد. البته آنها هم حتماً برای آنکه بازماندگانشان از شر مصادره‌های بنیاد در امان بمانند به این باج‌دادنها «رضایت» می‌دهند. به این ترتیب بنیاد نه تنها از طریق تصاحب بسیاری از کارخانجات، سود هنگفتی را به خود اختصاص می‌دهد، بلکه همچون مافیائی به موازات دولت، بسیاری از سرمایه‌داران را مجبور می‌کند که به بنیاد نیز باج بدهند و این بخش جدید درآمد بنیاد است.

بنیاد همچنین در بخش حمل‌ونقل شرکت داشته و امروزه با گسترش اشکال آن حجمی معادل ۳ تا ۴ میلیون تن بار را در دنیا حمل‌ونقل کرده و خود خریدار و فروشنده نیز هست. در بخش بازرگانی بزرگترین حجم واردات را به خود اختصاص می‌دهد. این امر که با واردات آهن در سال ۶۹ آغاز شد، به تدریج با واردات شکر، برنج، روغن، مرغ و سایر کالاهای اساسی نقش اصلی را در واردات بعهد گرفته. در بخش عمرانی با داشتن بیش از ۴۰ شرکت بزرگ، نزدیک به صد میلیارد تومان پروژه‌های دولتی و ملی را تنها در طول دو سال گذشته «برنده» شده است. به این ترتیب که با دادن کمترین قیمت در مناقصه‌ها، پروژه‌های اصلی را به انحصار خود درآورده و بیشترین سود را بخود اختصاص می‌دهد. به گفته سرپرست این بنیاد، سرمایه‌گذاری به مرزهای ایران محدود نمی‌شود، بلکه به کشورهای همسایه و آسیای میانه نیز می‌رسد. از جمله بنیاد پروژه ساخت یک پالایشگاه، یک بندر و چند پل در پاکستان را برعهده گرفته است.

این مجموعه تا حدودی کم‌وکیف نقش اقتصادی بنیاد را نمایش می‌گذارد. نقشی که از سطح سرمایه‌های خصوصی خارج شده و در واقع در حد یک دولت عمل می‌کند. تشکیلاتی که از یک سو از لحاظ میزان حوزه نفوذ و سرمایه همچون دولت عمل کرده، اما از سوی دیگر درآمد آن جزو درآمدهای دولتی محسوب نشده و اصولاً هیچ قانون دولتی بر آن حاکم نیست. تشکیلاتی به موازات دولت که با داشتن یک سازمان در کنار هر تشکیلات صنعتی کشور، سعی در بعهد گرفتن نقش آن تشکیلات صنعتی و تبدیل سرمایه‌های دولتی به سرمایه‌ای در دست

داشتن سرمایه‌های هنگفت از سویی به خرید کارخانجات دولتی که به برکت سیاست رفسنجانی در واگذاری صنایع به بخش خصوصی ممکن شده بود، پرداخت و از سوی دیگر با نوسازی و کاراندازی بسیاری از کارخانجاتی که به تصاحب خویش درآورده بود، توانست بخش عظیمی از تولیدات و سود آنها را به خود اختصاص دهد. این نوسازی البته نه فقط شامل خرید ماشین‌آلات جدید، بلکه شامل اخراج، بازخرید و بازنشسته کردن «اکثر کارگران قدیمی» که دیگر بازدهی لازم برای بنیاد «مستضعفان» را نداشتند می‌شد. از جمله این کارخانه‌ها پنج کارخانه قند بنیاد بود که تولید آن از ۶۰ هزارتن در سال ۶۸، به ۱۳۸ تن در سال ۷۳ رسید. علاوه بر این در بخشهای کشاورزی و دامداری نیز با بالا رفتن میزان تولید، در مجموع بنیاد توانست در پنج سال ۷۵ میلیارد تومان سود ویژه کسب کند.

در حال حاضر ۲۵ درصد تولیدات منسوجات در دست بنیاد قرار دارد. چندین کارخانه تبدیل محصولات معدنی و کشاورزی به کنسانتره و محصولات لبنی، بخشی از کارخانه‌های جدیدالتاسیس بنیاد است. بنیاد در عرض پنج سال بیش از ۲۴ کارخانه جدید تاسیس کرده، که به بهره‌برداری نیز رسیده است. امسال نیز کارخانه زپ شهر کرد، کارخانه آجر استان چهارمحال و بختیاری، کارخانه الیاف پلی‌پرویلین در دلیجان و خط جدید رستندگی مدرن سیمین اصفهان را افتتاح کرده و بزودی کارخانه کاشی ساوه و کارخانه جدید ایرانی در اصفهان را تاسیس خواهد کرد. تنها سازمان معادن بنیاد ۱۶ کارخانه بزرگ و ۵ طرح عظیم را در دست دارد. لازم به یادآوری است که طبق قانون کارخانه‌های کوچک ده درصد و کارخانه‌های بزرگی که بالای ۳۰ میلیون تومان سود داشته باشند، در مجموع باید ۶۴ درصد سود خود را به دولت بدهند. اما از آنجا که سود بنیاد برای خدمت به «مستضعفان» بکار می‌رود، طبعاً از مالیات معاف است. علاوه بر این بنیاد اخیراً با ایجاد موسسه‌ای بنام «موسسه اتفاق ثلث»، بخشی از آن ۳۶ درصدی از سود سرمایه‌ها را که شامل مالیات به دولت نمی‌شوند به خود اختصاص می‌دهد. به گفته رفیق دوست، بنیاد با دعوت از سرمایه‌داران «متدین» و «توضیح» به

بنیاد مستضعفان که فعالیت خود را در آغاز برای به اصطلاح حمایت از اقشار ضعیف آغاز کرد، امروزه به یکی از بزرگترین کارتل‌هایی تبدیل شده است که همچون اختاپوسی در عرصه‌های مختلف همچون صنعت، بازرگانی، حمل‌ونقل، صنعت توریسم، مسکن و عمران، صادرات و واردات و... چنگ انداخته و هر روز حوزه نفوذ و عمل خود را گسترش می‌دهد و با اتکاء به همین قدرت اقتصادی، امروزه با سرمایه دولتی نیز رقابت کرده، بسیاری از بخش‌ها را از چنگ دولت خارج ساخته، جزو بخش خصوصی تحت نظارت بنیاد درآورده است، و به این ترتیب به ارگانی موازی دولت تبدیل شده و در همه عرصه‌های سیاسی نیز اعمال نفوذ می‌کند.

محسن رفیق دوست، یکی از فرماندهان سپاه پاسداران بعد از قیام و قاتل توماج و رفقاییش، که سرپرستی بنیاد مستضعفان از سال ۶۸ به وی سپرده شده است، طی مصاحبه‌ای با کیهان، پرده از گوشه‌ای از فعالیت آن برداشته و زوایای عملکرد این کارتل بزرگ را تا حدودی روشن می‌کند.

بنیاد مستضعفان که بخش اعظم سرمایه خود را از اموال مصادره شده سرمایه‌داران فراری بدست آورد، از اول سال ۶۸، مسئولیت امور جانبازان را نیز بعهد گرفت و در پی مصادره بخشی دیگر از اموال سرمایه‌داران فراری، از بنیه مالی بسیار قوی‌تری برخوردار شد. این بنیاد که به گفته رفیق دوست در طول ده سال اول انقلاب، زیان انباشته ۱۹ میلیارد تومانی داشت! توانست با طرح جدیدی با دخالت در بخشهای مختلف و تقسیم سرمایه در قسمتهای گوناگون، به ثروت کلان امروزی دست یابد. بخش اقتصادی بنیاد به دو قسمت تقسیم شد. یک بخش اموال و دارائی‌ها شامل خانه‌ها، ویلاها، زمینها و دارائی‌های ثابت که کاربرد مستقیم اقتصادی ندارد و دیگری کارخانجات، شرکتهای کشت و صنعت‌ها، هتلها و مراکزى که بعنوان مرکز اقتصادی فعال بودند و در اقتصاد نقش داشتند. این بخش خود به هفت سازمان مستقل اقتصادی تقسیم شد که بترتیب عبارتند از: سازمان صنایع، سازمان معادن، سازمان کشاورزی، سازمان عمران و مسکن، سازمان حمل‌ونقل، سازمان مراکز تفریحی و سیاحتی و سازمان بازرگانی. بنیاد از سال ۶۸ با در دست

دریافت وام ۱۵ میلیون ریالی، با گذشتن از هفت خوان رستم؟

روزنامه کیهان در صفحه اخبار کشور، با تیرت درشت اعلام کرد که: «نحوه پرداخت وام ۱۵ میلیون ریالی بانک رفاه به کارگران اعلام شد.» و سرویس اقتصادی در تشریح این خبر نوشت: «از روز ۲۵ خرداد ماه سال جاری کلیه بیمه‌شدگان سازمان تامین اجتماعی که حداقل دارای ۵ سال سابقه کار و پرداخت بیمه باشند، می‌توانند برای دریافت فرم مربوط به وام احداث مسکن کارگری به شعب بانک رفاه کارگران مراجعه کنند.»

در ابتدای امر، هرکسی با خواندن این خبر فکر می‌کند کسی هم هست که به فکر مسکن کارگران و کمک برای تامین آن باشد. ولی وقتی چگونگی پرداخت وام را می‌خوانیم، متوجه می‌شویم که این خبر، بیش از آنکه بیانگر اقدامی جهت کمک به کارگران برای دسترسی به مسکن باشد، تبلیغی پوچ و توخالی است و تنها می‌تواند قشر بسیار محدودی که آنها متعلق به کارگرانی با وضعیت اقتصادی بهتر است را در برگیرد.

شرایط برخورداری از این وام علاوه بر داشتن حداقل ۵ سال سابقه کار و پرداخت بیمه، اولاً اینست که «کارگرانی که دارای زمین و جواز ساخت بوده و ساختمان را تا مرحله‌ای رسانده‌اند که می‌شود با مبلغ ۱۵ میلیون ریال وام آن را به پایان رسانند»، می‌توانند از وام (احداث)؟! بانک رفاه استفاده کنند.

ثانیاً حداکثر مدت بازپرداخت وام ۲۰ سال و مبلغ اقساط نباید از ۶۰ درصد حقوق و مزایای متقاضی و همسرش (در صورت شاغل بودن) تجاوز نماید.

حال ببینیم با این تفاسیر چند درصد از کارگران می‌توانند از این وام بانک رفاه واقعا برخوردار شوند، اولاً با توجه به اینکه در حال حاضر تنها ۱۳ میلیون از جمعیت کشور بیمه هستند و قرار است که در سال، ۲/۵ میلیون دیگر نیز بیمه شوند، تازه در اینصورت ۱۷/۵ میلیون از جمعیت ۶۷ میلیونی بیمه هستند و روشن است که همه این افراد را نه کارگران، بلکه اقشار دیگر از جمله کارمندان و حقوق‌بگیران جزء دولت و خانوارهایشان، روستائیان و امثالهم تشکیل می‌دهند و بسیاری از کارگران، علیرغم داشتن سابقه کار حتی بیش از ۵ سال، اما هنوز تحت پوشش بیمه اجتماعی قرار نمی‌گیرند. بنابراین، اولین سری که شامل اکثریت کارگران (کارگران فصلی، کارگران شاغل در کارگاههای کوچک، کارگران بیکار و...) می‌شوند، از غربال بانک رفاه تصفیه می‌شوند.

حال آن تعدادی که بیمه هستند و ۵ سال هم سابقه کار دارند، تنها به شرطی امکان برخورداری از این وام را دارند که صاحب زمین و جواز ساخت بوده و تازه با سرمایه شخصی خود، ساختمان را به مرحله‌ای رسانده باشند که برای اتمام آن تنها به ۱۵ میلیون ریال دیگر وام نیاز باشد. حال سوال این است کدام کارگری که در ۵ سال اخیر شاغل شده است، با توجه به میزان حقوق کارگران و تورم بی‌سابقه سالهای اخیر، قادر بوده است

که پس‌اندازی داشته باشد، تا از قبل آن صاحب زمینی بوده و با توجه به گرانی مصالح ساختمانی، ساختمان زمین خود را نیز شروع کرده باشد. بنابراین چندان منطقی بنظر نمی‌رسد که این کارگران واقعا امکان برخورداری از این پیش‌شرطها و بهره‌برداری از این وام و «احداث» مسکنی را داشته باشند. می‌ماند کارگرانی با سابقه کار بیشتر، و آنها که شاید در اثر سالها کار و زحمت امکان خرید زمین و به احتمال کمتر شروع ساختمان آن را پیدا کرده باشند اما این عده قلیل نیز اگر بعد از گذشتن از شش‌خوان رستم بتوانند از بانک «رفاه کارگران» وام هم بگیرند، قطعاً از گذشتن از هفتمین خوان آن که همانا بازیس دادن این وام است، بازخواهند ماند. چرا که مدت بازپرداخت این وام «حداکثر» بیست سال است و نباید «بیشتر» از ۶۰ درصد حقوق و مزایای متقاضی باشد، اما قطعاً می‌تواند تا ۶۰ درصد آن باشد! سؤال آخر این که، با توجه به اینکه حداقل حقوق کارگران در حال حاضر حدود ۱۶ هزار تومان است و به اعتراف دبیرکل خانه کارگر، حداقل هزینه شهری حدود ۳۳ هزار تومان در ماه، روشن است که حتی اگر زن و شوهر هر دو هم شاغل باشند، تازه درآمد آنان حداکثر کفاف هزینه روزانه آنها را خواهد داد و هرگز این خانواده قادر نخواهند بود ۶۰ درصد حقوق خود را برای بازپرداخت وام مسکن کنار بگذارند: چه رسد به اینکه یک خانواده کارگری با یک نان‌آور و چند سرعائله بخواهد ۶۰ درصد از حقوق ۱۶ هزار تومانی (البته باید خاطر نشان کرد که این حداقل حقوق هم شامل تمامی کارگران نمی‌شود و برای بسیاری از کارگران حداکثر حقوق است!) خود را به بازیس دادن وام مسکن اختصاص دهد!

ایران و نقض حقوق کارگران جهان!

روزنامه کیهان، طی خبری در ستون چشم‌انداز خود، تحت عنوان «سال گذشته، سال نقض جهانی حقوق کارگران» با اشاره به گزارش «فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد کارگری»، نوشت: «سال گذشته جهان شاهد شدیدترین و گسترده‌ترین انواع نقض حقوق کارگران و سرکوب اتحادیه‌های کارگری بود». و به نقل از این گزارش نوشت: «در سال گذشته در نودوهفت کشور جهان فعالان و رهبران اتحادیه‌های کارگری توسط نیروهای دولتی بازداشت، شکنجه و حدود پانصد تن از اعضای مبارز اتحادیه‌های کارگری در گوشه‌وکنار جهان به قتل رسیده‌اند. در چین بعنوان کشوری که در ردیف اول کشورهای ناقض حقوق کارگران قرار دارد، حدود ده میلیون نفر از کارگران در اردوگاههای کار اجباری قرار دارند، که در میان آنها تعدادی از زندانیان سیاسی و جمع کثیری از فعالان اتحادیه‌های کارگری به چشم می‌خورد. در مراکش نیز حدود

یکهزار نفر از کارگران مبارز در یکی از زندانهای مخوف این کشور در دل صحرا دوران محکومیت خود را می‌گذرانند و در هندوراس در یکی از مناطق آزاد تجاری کارگران به شرط انکار حق اعتصاب، بکار گمارده می‌شوند.»

البته در اینکه کشورهای نامبرده حقوق کارگران را به وحشیانه‌ترین شکل آن نقض می‌کنند، حرفی نیست، اما از شیوه این نقل طوری برمی‌آید که گویا ایران بهیچوجه شامل این «کشورهای جهان» نیست و اصولاً حقوق کارگران بهیچوجه در آن نقض نمی‌شود!!

گرچه روزنامه کیهان از یک جنبه حق دارد و آن اینکه در ایران اصولاً اتحادیه آزاد کارگری موجود نیست که بخواهد سرکوب شود! با تمام تلاشی که گزارشگر برای میرا جلوه دادن دولت ایران از این سرکوب و نقض حقوق جهانی کارگران در ایران بکار برده است، اما بر کسی پوشیده نیست که در ایران نه فقط در سال گذشته، که در طول سالها حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی، سرکوب و زندانی کردن کارگران مبارز و پیشروان و مدافعین آنان جریان داشته و دارد. و همه می‌دانند که جمهوری اسلامی از اوان سرکار آمدن خویش، تشکلهای فرمایشی خود را جایگزین تشکلهای آزاد کارگری کرده است و بدین ترتیب کارگران را از حق هرگونه تشکل صنفی و آزاد خود، که جزئی از حقوق جهانی و به رسمیت شناخته شده آنان در بسیاری از کشورها است، محروم کرده و آنها نه فقط حق اعتصاب ندارند، بلکه در صورت اقدام به آن بعنوان «ضدانقلاب» دستگیر و روانه شکنجه‌گاههای رژیم می‌شوند. اعتصابات عظیم کارگری و موج سرکوب و دستگیری متعاقب آنها در سالهای گذشته، همه گواه این ادعا هستند.

اما در کشوری که رئیس قوه قضائیه آن بیشرمانه مدعی شود که ما زندانی سیاسی نداریم، و آزادی در کشور برقرار است، نمی‌توان از روزنامه دولتی‌اش هم انتظار داشت که بر نقض حقوق کارگران و سرکوب آنها سرپوش نگذارد!

پایان سال تحصیلی، آغاز سالی دشوارتر!

امسال سال تحصیلی در حالی به پایان رسید که میلیونها کودک خردسال بعلت نبود امکانات آموزشی، از رفتن به مدرسه محروم بودند. بسیاری از آنها بعلت نبودن جا، بسیاری بعلت نداشتن شهریه و بسیاری بعلت نداشتن مخارج تحصیلی و یا حتی بخاطر فقدان حداقل مخارج معیشتی که آنها از همان اوان بچگی میز مدرسه، به بازار کار پرتاب کرده است.

اما پایان سال تحصیلی جاری، به معنای پایان مشکلات نیست، بلکه برعکس وضعیت کنونی، نوید

بقیه از صفحه ۱۶ ۲۸ مرداد...

هنوز هرکجا که می‌توانست تعرض به مواضع از دست رفته خود را از سر می‌گرفت. قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱، اما به ارتجاع نشان داد که تقابل موضعی برای بازگشت مواضع از دست رفته آن کافی نیست، درسی که نیروهای مردمی از این قیام نگرفتند. و ۲۸ مرداد ۳۲، یورش نه موضعی بلکه همه‌جانبه به دستاوردهای کل جنبش دمکراتیک در طول کشمکش بعد از سقوط سال ۱۳۲۰ و در واقع احیای شکل حکومتی قبل از آن بود. شرایطی که این بار ۲۵ سال بطول انجامید و در پایان خود چنان خلانی از خود برجای گذاشت که غول خفته حکومت مذهبی از درون آن سربرآورد و در ظاهر متفاوت با کودتا و عوامل کودتا، رسالت کودتا را به انتهای آن رسانید.

امروز وارثان سیاسی کودتای ۲۸ مرداد، که خود نیز در اپوزیسیون جمهوری اسلامی قرار دارند، با استناد به پلشتی‌های رژیم جدید، درصدد تیرنه‌های عاملان این رویداد تلخ در تاریخ کشور ما هستند و مضحکه آن که، درصدد برقراری مجدد رژیم کودتا در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی هستند. آنها هنوز هم نه از تاریخ درسی گرفته‌اند، و نه واقعیت‌های تاریخی قادر به رسوخ در ذهن منجمد آنها گشته است. آنها نه تنها نقش خود را در تخریب تاریخی جامعه ما، به رسمیت نمی‌شناسند و نه به این واقعیت که جمهوری اسلامی نتیجه طبیعی سلب حق حاکمیت مردم با توسل به زور و قهر و سرکوب طولانی آنها بوده است، گردن نهاده‌اند، و هم‌چنان بر اسب چوبین مشروطیت، که نه فقط پشتیبان آنها، که قبل از همه بسیاری از خود همین سلطنت‌طلبان امروز در فردای ۲۸ مرداد، آن را به گور سپرده‌اند، مهمیز می‌زنند و مردم کشور ما را، یکبار دیگر به پذیرش نکت وجود خود که در ۲۸ مرداد ۳۲، تنها به زور اسلحه بر آنها تحمیل کرده بودند، دعوت می‌کنند.

۲۸ مرداد، برخلاف تصور مدافعین آن، دیگر به تاریخ پیوسته است و رژیم بعد از ۲۸ مرداد، بیش از آن، و هر دو جزو نه ملزومات جامعه ما، بلکه حقایق تلخ و دردناک تاریخی مبارزات کشور ما هستند.

اما ردیابی که ۲۸ مرداد، از خود برجای گذاشته است، هیچگاه فراموش نخواهد شد. و آن نابودی آن امکان نادری از توازن قوا در جامعه ماست که نسلهای بعد از ۲۸ مرداد و چه بسا نسلهای بسیاری بعد از نسل کنونی کشور ما، از بدست آوردن مجدد آن محروم بوده و خواهند بود.

۲۸ مرداد، روشی از حکومت بر مردم را احیا و تثبیت کرده است که در مقابله با جنبش دمکراتیک و حق‌طلبانه مردم، جز توسل به قهر، سرکوب و کشتار راه دیگری شناخته و هنوز هم نمی‌شناسد و هسته اصلی آن را سنت پایدار خودکامگی تشکیل میدهد.

از این نقطه‌نظر نیز، ۲۸ مرداد، نقش تاریخی ویرانگری را نه در زمان خود و برای نسل هم‌زمان خود، که برای تمامی نسلهای بعد از خود تا به امروز و تا محو خودکامگی بازی کرده است. از این رو نیز مردم کشور ما نه این حادثه شوم را فراموش خواهند کرد و نه مسئولین این جنایت بزرگ را.

بسیاری از مدارس چند نوبته هستند و اگر تا سال آینده مثلا در شهریار ۸۰۰ کلاس درس جدید ایجاد شود، تازه مدارس موفق خواهند شد با دو شیفت در روز، کلاس تشکیل دهند. در حالیکه به گفته فرماندار شهریار، بودجه تخصیصی برای اینکار تنها امکان احداث ۵۲۰ کلاس را فراهم می‌کند. گرچه همگی دست‌اندرکاران بر لزوم حل این مشکل انگشت می‌گذرانند، اما هیچ برنامه و راه‌حلی تاکنون ارائه نشده و دانش‌آموزان همچنان باید یا پشت درهای مدرسه به انتظار ثبت‌نام صف بکشند و یا اگر موفق شوند، در یکی از مدارس چندشیفته با کلاسهای فاقد امکانات و فضای آموزشی لازم سرکنند.

تراژدی بیمه همگانی

بدنبال وعده‌و وعیدهای مسئولین دولتی از جمله رفسنجانی در مورد به اجرا درآوردن طرح بیمه درمانی همگانی طی برنامه پنج سال دوم و تحت پوشش قرار دادن میلیونها نفر از مردم زحمتکش، روزنامه‌های رژیم اخیرا اعلام کردند که با تشکیل صندوق سازمان خدمات درمانی، دولت و کمیته امداد امام خمینی ۴/۵ میلیون نفر از شهروندان و روستائیان کم‌درآمد را تحت پوشش بیمه همگانی قرار می‌دهند.

در تشریح این خبر که توسط رئیس دانشگاه علوم پزشکی مشهد اعلام شده است، گفته شده که ضمن این طرح که طی ۵ سال آینده اجرا خواهد شد، گروهها و افراد جامعه بتدریج تحت پوشش قرار می‌گیرند. سرانه درمان ماهانه شهروندان ۴۲۰ تومان تعیین شده است، که دولت این مبلغ را در اختیار صندوق سازمان خدمات درمانی قرار می‌دهد. برای دو میلیون روستائی نیز سرانه مبلغ ۱۸۰ تومان در ماه تعیین شده است که این مبلغ در اختیار کمیته امداد امام خمینی قرار می‌گیرد.

آنچه که بدیهی است با توجه به اینکه در حال حاضر تنها ۱۷ میلیون از جمعیت ۶۷ میلیونی، تحت پوشش بیمه قرار دارند، این روند تحت پوشش قرار دادن بهیچوجه پاسخگوی نیازهای مردم زحمتکش نیست، اما آنچه که این امر را به یک تراژدی واقعی تبدیل می‌کند نه تنها کمیت افراد تحت پوشش بیمه، بلکه کیفیت حاصل از این شکل بیمه کردن مردم نیز هست. با توجه به مخارج بالای ویزیت دکتر، دارو، خدمات درمانی و بالاخره مخارج بیمارستانها، صحبت از ماهانه ۴۲۰ تومان بودجه درمانی برای هر شهروند و ۱۸۰ تومان برای هر روستائی بیشتر به یک شوخی می‌ماند تا اقدام جدی در راه بیمه کردن مردم. طبیعی است خدماتی که در ازاء این مقدار هزینه نیز در اختیار بیمه‌شدگان قرار می‌گیرد در واقع هیچ است و مردم کم‌درآمد برای حل مشکلات درمانی خود همچون گذشته باید از خیر این بیمه بگذرند و در صورت نیاز به درمان، با صرف مخارج هنگفت شخصا از عهده حل مشکلاتشان برآیند!

شرایط تحصیلی دشوارتری در سال آینده را می‌دهد، با توجه به اینکه امسال نیز جمعیت کثیری به تعداد افراد لازم‌التعلیم اضافه می‌شود، و با توجه به اینکه دولت هیچ اقدام جدی برای از بین بردن مشکل کمبود امکانات تحصیلی انجام نداده است، نمی‌توان منتظر بهبود شرایط بود. آنگاه که شواهد امر نشان می‌دهد، دولت تنها چاره حل مشکل را در تشویق ایجاد مدارس غیرانتفاعی دیده است تا با واگذاری این وظیفه به بخش خصوصی، از زیربار این مسئولیت خطیر شانه خالی کند. بطوریکه از جمله معاونت مدارس غیرانتفاعی وزارت آموزش و پرورش اعلام کرده است که دولت برای موسسان این مدارس وامهای بلندمدت با بهره ۶ درصد اختصاص می‌دهد و قرار است ۳۰۰ میلیارد ریال وام به مدارس غیرانتفاعی در این رابطه پرداخت شود. اما آنچه مسلم است، دایرکنندگان این مدارس نیز بنابه ماهیت کار خویش که نوعی سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی است، بیش از هر چیز به فکر گرفتن ماهی از این آب گل‌آلود و پر کردن جیبهای خود هستند تا ارائه خدمات آموزش عمومی، امری که در واقع نه دغدغه آنان، بلکه مسئولیت دولت باید باشد. در مواردی تخلفات این مدارس و شکایات مردم آنچنان گسترده است که از جمله آموزش و پرورش در پایان سال جاری تحصیلی مجبور شد امتیاز دو مدرسه غیرانتفاعی را بعلت تخلف در امر ثبت‌نام لغو و از ثبت‌نام در دوازده مدرسه دیگر تا اطلاع ثانوی و تعیین تکلیف با آنان، جلوگیری بعمل آورد.

گرچه دولت این مدارس را موظف به ثبت‌نام از دانش‌آموزان کم‌بضاعت کرده است، اما آنچه که مانع واقعی در این راه است همانا شهریه هنگفت این مدارس است و طبیعی است که در موارد کمبود جا، کسی که بیشتر پرداخت کند، در موقع ثبت‌نام حق تقدم دارد. اما حتی اگر مشکل کمبود جا نیز مطرح نباشد، خانواده‌های کم‌درآمد هرگز قادر به پرداخت شهریه‌های هنگفت این مدارس نیستند، به گفته معاون آموزشی اداره کل آموزش و پرورش تهران، هزینه تحصیلی در این مدارس برای سال ۵۷ به قرار زیر اعلام شده است: میزان شهریه در مقطع ابتدائی بین ۵۵ تا ۷۰ هزار تومان، مقطع راهنمائی ۶۵ تا ۸۵ هزار تومان و متوسطه ۹۰ تا ۱۱۵ هزار تومان. علاوه بر این، واحدهای آموزشی فوق می‌توانند در صورت داشتن فوق برنامه با کسب مجوز از منطقه مربوطه تا ۱۰ هزار تومان برای مقطع ابتدائی، ۱۵ هزار تومان برای راهنمائی و ۲۵ هزار تومان برای دوره متوسطه از اولیای دانش‌آموزان دریافت کنند.

روشن است برای یک کارمند یا کارگر با حقوق حداکثر ۲۰ هزار تومان در ماه، اگر چند فرزند مدرسه‌ای هم داشته باشد، تامین چنین هزینه‌ای، که البته فقط برای ثبت‌نام است و شامل تمامی هزینه تحصیلی نمی‌شود، در خواب هم میسر نیست و دولت چه این مدارس را موظف بکند چه نکند، افراد کم‌درآمد قادر به ثبت‌نام فرزندانشان در این مدارس نیستند.

در واقع برای اکثر این دانش‌آموزان همچنان اگر امکان مدرسه رفتن موجود باشد، در همان مدارس دو و سه شیفته، با کلاسهای بیش از حد ظرفیت موجود است. امری که دولت برای تخفیف آن هیچ برنامه جدی ندارد. از جمله در جنوب تهران، شهریار، قم و اسلام‌شهر هنوز

اخبار کوتاه

■ ایران و جمعیت ۱۲۲ میلیونی ایران در ۲۰ سال آینده!

بنابه گزارش صندوق جمعیت سازمان ملل، جمعیت ایران که در حال حاضر ۶۷/۳ میلیون نفر تخمین زده می‌شود، ظرف ۳۰ سال آینده، با رشدی برابر ۲/۱ درصد، به ۱۲۳/۵ میلیون نفر خواهد رسید. و به این ترتیب ایران در ردیف دوازدهمین کشور پرجمعیت جهان قرار خواهد گرفت. این در حالیست که طبق این پیش‌بینی، جمعیت جهان از ۵ میلیارد و ۷۱۶/۴ میلیون نفر کنونی، به ۸ میلیارد و ۲۹۴/۳ میلیون نفر خواهد رسید. در ضمن جمعیت شورهای نظیر روسیه، ژاپن، آلمان و یونان کاهش خواهد یافت.

■ خانه از پای‌بست ویران است، خواجه در فکر نقش ایوان است!

در حالیکه مشکل آموزشی و نبود مدرسه و کلاس درس همچنان از مشکلات اساسی دانش‌آموزان است، یک مسئول آموزش و پرورش اعلام کرد که سرانه «پرورش» دانش‌آموزان با ۶۰ درصد افزایش به ۲۷۰۰ ریال رسید. جالب توجه اما چگونگی تخصیص این ۶۰ درصد در امر پرورش! است. طبق گفته وی ۱۰ درصد از این سرانه برای خرید کتاب و کتابخانه‌های مدارس و ۲۰ درصد برای تهیه امکانات برپائی نماز در مدارس صرف می‌شود!

■ یک میلیون اخطار!

سپاه پاسداران با انتشار اطلاعیه‌ای بمناسبت هفته «امر به معروف و نهی از منکر»، ضمن

ارائه گزارشی از میزان تفتیش و خیابانگردی‌های مزدوران خویش در طی یکساله اخیر، بر لزوم مقابله جدی با «شیخون فرهنگی دشمنان» تاکید کرد.

طبق گزارش روابط عمومی این ارگان، که بخش کوتاهی از آن در کیهان ۱۷ خرداد چاپ شده است، یکساله اخیر، طی عملیات این بخش ۲۶۱۸ نفر به جرائم مختلفی که همگی در حیطه عدم رعایت «ضوابط اسلامی» است، دستگیر شده‌اند، طی خیابانگردی‌ها ۹۰۷ هزار و ۲۴۶ مورد تذکر شفاهی، و نیز ۳۷۰ هزار و ۷۹ مورد تذکر کتبی داده شده است. در خانه‌گردیها و تفتیش‌های خیابانی، ۸۶ هزار و ۵۹۷ مورد نوار ویدئویی، عکس و البسه کشف و منهدم شده است و بالاخره ۸۶ هزار و ۱۹۰ نفر در زمینه منکراتی توسط بسیجیان دستگیر شده‌اند!

این گزارش، البته تنها گوشه‌ای از تفتیش و سرکوب و دستگیریهای وسیع خیابانی را که تنها توسط یک گروه از مزدوران تا بن مسلح رژیم صورت گرفته است، بنمایش می‌گذارد، اما آنچه که مهم است، اینکه در پی تشدید ناراضیتی مردم و بروز اشکال مختلف اعتراضات آنان، این گروهها هرچه بیشتر خود را سازمان داده و اقدامات خود را جهت شناسایی و سرکوب هر اعتراض کوچکی تشدید می‌کنند، از این جمله است آموزش گروههای مقاومت که طبق این گزارش تا بحال بیش از ۵۴ هزار و ۵۰۰ نفر در این گروهها آموزش دیده‌اند.

■ وزیر اطلاعات و اعتراف به جاسوسی!

علی فلاحیان، در گفت‌وگویی که بمناسبت سالگرد

خود، زندانیانی را که در شرایط عادی تن به «ارشاد»های آنان نمی‌دهند، وادار کنند تا برای یک هفته رهائی از زندان، در مقابل خواست مجریان احکام الهی سر تسلیم فرود آورند.

■ سیل، ۶ قربانی گرفت!

سیل بار دیگر قربانیان خود را در مناطق جنوبی شهر تهران که از هر گونه امکانات لازم برای مقابله با آن محرومند. بکام کشید. بدنبال بارندگی شدید در دهم خرداد ماه، و جاری شدن سیل در کیلومتر ۱۵ جاده خاوران در جنوب تهران، ضمن وارد آمدن خسارتهای زیاد به واحدهای مسکونی ساکنین زحمتکش این منطقه، ۳ نفر که یکی از آنها نوجوان ۱۳ ساله‌ای بود، قربانی سیل شدند. طی این واقعه، ۲۵ دستگاه ساختمان مسکونی صددرصد تخریب شده، ۳۰ دستگاه تا ۵۰ درصد آسیب دیده‌اند. شدت سیل به حدی بوده است که دو مینی‌بوس و دو خودروی سنگین نیز دچار حادثه شده و تا سقف در گل‌ولای فرو رفته‌اند.

همچنین در ملایر و تفت ضمن وارد آمدن خسارات زیادی به زحمتکشان و روستائیان این مناطق در اثر سیل، دو برادر ۱۰ و ۱۲ ساله و نیز یک کشاورز ۵۰ ساله قربانی سیل شدند. متأسفانه علیرغم بروز حوادث بیشماری از این دست که خبر دلخراش آن را هر روز در روزنامه‌ها مشاهده می‌کنیم، هیچگونه مقابله جدی و یا طرحی برای شروع آن، در کاهش یا از بین بردن زمینه‌های بروز چنین حوادثی از سوی دولت به چشم نمی‌خورد.

واقعه انفجار بمب در مشهد با خبرنگار کیهان انجام داد، بار دیگر به تلاش دولت و دستگاههای جاسوسی آن برای نفوذ در بین گروههای اپوزیسیون اعتراف کرد. وی با وقاحت تمام اعلام کرد که «نفوذ در تشکلهای سیاسی ضدانقلاب، از اهداف وزارت اطلاعات است». وی سال گذشته را «سال خوبی» برای وزارت اطلاعات ذکر کرد و از شناسایی و دستگیری بسیاری از فعالین اپوزیسیون پرده برداشت.

گرچه تلاش برای جاسوسی و نفوذ در بین نیروهای اپوزیسیون از سوی رژیم، امر تازه‌ای نیست، اما گسترش ضربه‌های پلیسی از این رهگذر، هشدار است برای فعالین اپوزیسیون تا تلاشهای سرکوبگران را در این زمینه خنثی کرده و با شناسایی و افشای جاسوسان رژیم، این ترندها را به ضد خود بدل کنند!

■ زندانیانی که یک جزء قرآن را حفظ کنند یک هفته مرخصی می‌گیرند!

در اواسط خردادماه جاری، مجمع عمومی «انجمن حمایت از زندانیان» دامغان تشکیل جلسه داد. در این مراسم که با شرکت ائمه جمعه، رئیس دادگستری دامغان و معاونت فرهنگی زندانهای استان سمنان تشکیل شد، وظائف این انجمن که به اصطلاح شامل «بازسازی شخصیت و اصلاح و ارشاد» زندانیان است تشریح شد. یکی از «خدمات» این انجمن نیز آن است که اخیراً و در همین جلسه تصویب کرده است که زندانیانی که یک جزء از قرآن را حفظ باشند، یک هفته مرخصی می‌گیرند.

دست‌اندرکاران جنایتکار که از هر وسیله‌ای برای فشار آوردن به زندانیان و تحقیر و توهین به آنان استفاده می‌کنند، این بار درصددند تا با دادن یک هفته مرخصی از جهنم‌های شکنجه و سرکوب

نگاهی به نشریات و نظرات اپوزیسیون تحریم اقتصادی آمریکا علیه جمهوری اسلامی و مواضع سازمانها

در آورده‌اند، مجاهدین و شورای ملی مقاومت‌اش با خوشحالی و بسیج شدن قابل توجهی به حمایت همه‌جانبه از تحریم اقتصادی آمریکا برخاسته است.»
(موضع نهضت آزادی و اپوزیسیون لیبرال و شورای ملی مقاومت دو روی یک سکه‌اند. پشت کردن به منافع کارگران و توده‌های مردم سنگ‌اندازی در راه انقلاب زحمتکشان و پراکندن بذریاس، ناامیدی و انتظار بجای تشکل، اتحاد و مبارزه و رودروئی متحدانه.)
نشریه جهان امروز موضع کومه‌له نسبت به این تحریم را چنین مشخص می‌کند:

(«فشار مستمر نیروهای رادیکال اپوزیسیون برای برخورد کردن دولتهای غربی از مماشات سیاسی با جمهوری اسلامی یا حداقل مشکل ساختن چنین بندوبست‌هایی باید ادامه پیدا کند. همزمان می‌بایست تلاش برای تقویت و انسجام سیاسی نیروهای دمکراتیک و رادیکال بطور گسترده‌ای پیش برده شود تا چشم‌انداز آلترناتیو اجتماعی و سیاسی را در مقابل رژیم عینیت بخشیده و پشتوانه سیاسی حرکات اعتراضی مردم کارگر و زحمتکش موجودیت غیرقابل انکاری پیدا کند. تحولات دمکراتیک و بنیادی در نظام سیاسی ایران در گرو چنین سازمانیابی‌هایی قرار دارد.»)

تلاش رژیم در محدود کردن اپوزیسیون در خارج

جمهوری اسلامی می‌کوشد تا با سازش با کشورهای دیگر، ادامه زندگی و فعالیت اپوزیسیون در خارج از کشور را بیش از پیش محدود کند. در این رابطه، تجدید رابطه دولتهای ایران و عراق فرصتی به دست کیهان هوایی داد تا با صراحت از سازش ایران با دولتهای اروپایی و عراق پرده برداشته و بنویسد:

(«کمترین عواقب حصول توافق نهائی بین ایران و عراق، برای سازمان مجاهدین، خروج از خاک عراق است. این برای رهبری سازمان بمعنای روبرو شدن با دشواریهای بسیار بزرگ است.»)

بر اساس ارزیابی این نشریه که یقیناً بر اساس مذاکرات پشت پرده بین نمایندگان ایرانی و برخی کشورهای اروپایی می‌باشد، کشورهای اروپایی بنا بر مصالح اقتصادی خود از پذیرش رهبری سازمان مجاهدین امتناع خواهند کرد. کیهان هوایی می‌نویسد: «مشکل بزرگ برای رهبری مجاهدین محل جدیدی برای استقرار است. در حال حاضر کشورهای اروپایی و آسیائی سیاست گسترش رابطه اقتصادی و سیاسی با ایران را در پیش گرفته‌اند. و این تمایل در آنها به آن اندازه قوی است که درخواست آمریکا برای تحریم اقتصادی ایران، از سوی آنها با بی‌اعتنائی مواجه شده است. بنابراین بعید بنظر می‌رسد که اروپائیها و آسیائیها تمایلی به تیرگی روابط خود با ایران و سریناه دادن به مجاهدین داشته باشند.»

بحران اقتصادی کنونی فرصت مناسبی است برای جمهوری اسلامی تا با چانه زدن بر سر معاملات اقتصادی، امتیازاتی از دولت‌های غربی در زمینه محدود کردن فعالیت نیروی اپوزیسیون بگیرد. در همین رابطه، اعلام موضع رسمی دولت آلمان در لغو اجازه ورود خانم مریم رجوی به این کشور، نشانه دیگری از عقب‌نشینی و همکاری دول غربی با دولت ایران است.

هدف پایه‌ای باشد.»

از نظر نشریه راه کارگر، نه مسئله دستیابی جمهوری اسلامی به سلاح هسته‌ای، نه تروریسم حکومت اسلامی و نه نقش این رژیم در دامن زدن به پان اسلامیم در منطقه هیچکدام علت تحریم اقتصادی آمریکا و فشارهای این دولت بر جمهوری اسلامی نیست. علت اصلی رسیدن به تجدید ساختار سیاسی منطقه است. شاید بعد از روسیه ایران حساسترین و کلیدی‌ترین جایگاه را در معادلات آمریکا داشته باشد. دگرگونیهای سیاسی در ایران باید ناظر بر چنین موقعیتی باشد. چرخش سیاست آمریکا در قبال جمهوری اسلامی گامهائی است در جهت این دگرگونی.»

موضع کومه‌له

سرمقاله نشریه جهان امروز در شماره خردادماه گذشته موضع کومه‌له نسبت به تحریم اقتصادی آمریکا علیه ایران و مواضع دیگر جریانات اپوزیسیون نسبت به آنرا منعکس کرده است:

از نظر کومه‌له این اقدام در وهله اول تلاشی برای حفظ آبروی سیاست خارجی دولت کلیتون بود و کمترین هدف آن فشار واقعی و موثر بر جمهوری اسلامی و حتی کمترین تغییر در نظام سیاسی ایران می‌باشد و تاثیر چندانی بر وضعیت جمهوری اسلامی نخواهد داشت. چون اولاً در لحظه کنونی در بازار نفت تقاضا برای تولید فرآورده‌های نفتی افزایش یافته و پیدا کردن خریداران دیگر برای جمهوری اسلامی عملاً مشکل نخواهد بود و ثانیاً شرکت‌های اروپایی و ژاپنی بسرعت قادر خواهند بود که معاملات مشابه را با جمهوری اسلامی به انجام برسانند.

نشریه جهان امروز در رابطه با تاثیر این تحریم بر زندگی مردم می‌نویسد: «ناگفته پیداست که فشارهای اقتصادی و تنگناهای مالی رژیم بر دوش اقشار کم‌درآمد و مردم کارگر تحمیل شده و خواهد شد.»

از نظر سیاسی نشریه کومه‌له مواضع جریانات لیبرال اپوزیسیون و مجاهدین را مورد نقد قرار داده می‌نویسد: «نهضت‌آزادی و دیگر نیروهای لیبرال اپوزیسیون که حمایت از جمهوری اسلامی را اکنون شرمگینانه‌تر از گذشته ادامه می‌دهند. این تحریم را «علیه منافع ملی» ما نام نهاده‌اند تا بلکه از نظر سیاسی زمینه همسوئی با جمهوری اسلامی و حتی دفاع از آنرا فراهم کنند.»

در مقابل نهضت آزادی و دیگر جریانات لیبرال که شیپور حمایت از جمهوری اسلامی را بصدا

موضع اکثریت

نشریه کار ارگان «سازمان فدائیان خلق اکثریت» که در آغاز تحریم اقتصادی را بمنابیه اقدامی علیه وضعیت اقتصادی مردم ایران محکوم دانسته بود در شماره ۳۱ خردادماه خود به تحلیل از دلایل این تحریم پرداخته و در این مورد نوشته است:

سه فرض در توضیح تفاوت‌های چشمگیر در سیاست غرب در قبال ایران قابل بررسی است فرض نخست آنکه اروپا و آمریکا از اساس منافع متفاوت و متضادی را در منطقه دنبال می‌کنند. دوم آنکه بین اروپا و آمریکا در مورد آینده تحولات در ایران اختلاف ارزیابی وجود دارد، در حالی که اروپا بنا بر فروپاشی قریب‌الوقوع جمهوری اسلامی نمی‌گذارد، واشنگتن به ایجاد تحولات سیاسی بنیادین در ایران امیدوار است. و بالاخره این فرضیه که اروپا و آمریکا در تنظیم سیاست‌های خود در قبال ایران، دست به نوعی تقسیم کار زده‌اند.

شواهدی به صحت هر سه فرضیه، لااقل تا حدود معینی وجود دارد. نشریه کار نتیجه می‌گیرد:

(«واقعیت اینستکه امر استقرار دمکراسی در ایران و اعتراض به نقض حقوق بشر در مرکز توجه حکومت‌های غرب قرار نداشته است. اگر دولتهای غربی بر ضرورت رعایت حقوق بشر در ایران تأکید می‌کنند نتیجه فشار افکار عمومی است. اپوزیسیون ایران می‌تواند و باید این ادعاها را ملاک سنجش عمل دولتهای غربی قرار دهد و از آنها، دفاع از حقوق بشر در ایران را بطلبد. اما چشم امید داشتن به امامزاده‌هایی که از آنها محجزه‌ای جز «دیالوگ انتقادی» یا تحریم اقتصادی بر نمی‌آید شایسته اپوزیسیون نیست. متأسفانه بخشی از مخالفان رژیم ولایت‌فقیه باین واقعیات توجهی ندارند.»)

موضع راه کارگر

نشریه خردادماه راه کارگر در سرمقاله خود اهداف اقدام دولت آمریکا را در رابطه با ایران بسیار مهم ارزیابی می‌کند و می‌نویسد:

(«دولت آمریکا با این اقدام گام دیگری در مسیر تشدید فشار بر جمهوری اسلامی ایران بجلو برداشت. هدف بلاواسطه این فشارها، بطور آشکار شکل دادن به دگرگونیهای سیاسی در ایران است.» پس از فروپاشی شوروی و برداشته شدن مرزهای ایدئولوژیک امکان دارد حوزه‌های نفتی خزر-خلیج فارس بیکدیگر اتصال یافته و بصورت منبع تامین سوخت جهان در قرن آتی درآید. این موقعیت استثنائی سبب می‌شود که تسلط کامل بر خاورمیانه در استراتژی جهانی سرمایه‌داری آمریکا یک

نگاهی به دیدگاههای «چپ رفرمیست جدید» اکثریت

راست راست با عنوان «چپ»

آزاد

جریانات سیاسی با نگاه کردن به سابقه تاریخی، نه تنها این جریانات را از پایگاه اجتماعی شان جدا نمی کنند. بلکه سعی می کنند دقیقاً با محک تاریخی، یک جریان را از ورای تبلیغات و ادعاهای سیاسی شناسائی کنند.

بر همین روش هم ورای تئوری باقی های آقای نگهدار، برنامه سیاسی این جریان به اصطلاح «چپ رفرمیست» ملاک ارزیابی قرار می گیرد. آقای نگهدار می گوید «تئوری ساختن نظام آلترناتیو بر پایه مالکیت دولتی و تعاونی شکست خورده و هیچ تئوری دیگری نیز جایگزین آن نیست. لذا طرفداری از انقلاب اجتماعی عملاً موضوعیت خود را از دست داده و این به معنای آن است که این بار شعار عدالت اجتماعی را باید صرفاً از طریق اصلاحات مشخصی پی گرفت که روندهای توزیع و بازتوزیع و اختصاص منابع و امکانات را در جهت مهار و کاهش نابرابری طبقاتی تحت تاثیر قرار می دهد» آقای نگهدار بطور غیرمستقیم ختم مبارزه طبقاتی را اعلام می کند. «تئوری نظام آلترناتیو» همان تئوری مبارزه طبقاتی است. البته طبق معمول ایشان بطور مستقیم این را نمی گویند. چرا که فردا اگر ورق برگشت، در شرایط ناگوار گرفتار نشوند. بویژه آنکه هیچ تئوری دیگری هم جایگزین نشده است. در نتیجه، بدون آنکه هیچ قصوری یا اتهامی متوجه آقای نگهدار باشد، با یک حساب ساده، دیگر طرفداری از «انقلاب اجتماعی» که حاصل مبارزه طبقاتی، بیروزی طبقه ای بر طبقه دیگر از طریق انقلاب و بدست گیری قدرت است، موضوعیت ندارد. بدین ترتیب انقلاب و مبارزه تعطیل، از طریق صلح و مصالحه و چانه زدن، آلتراگونیسم اجتماعی حل و فصل خواهد شد. برای شعار عدالت اجتماعی هم که هنوز توسط ایشان تکرار می شود، برنامه هائی در جهت تاثیر گذاری برای کاهش پیشنهاد خواهد شد.

اما چرا فرخ نگهدار و همفکران ایشان نیاز به حذف مبارزه طبقاتی دارند؟ بسیار ساده است برای همراهی و همگامی با بورژوازی، لیبرالها و نمایندگان سیاسی آنها، نمی توان شعارهای تندوتیز داد. بلکه باید با شعار آشتی و صلح طبقاتی، آنها رامطمن کرد که امنیت سرمایه از جانب «چپ رفرمیست» کاملاً تضمین شده است. که اگر روزوروزگاری این «چپ رفرمیست» در ایران صاحب اختیاراتی شد، به حریم مقدس «مالکیت خصوصی» تعدی نخواهد کرد. که منافع سرمایه را حفظ خواهد کرد. و قس علیهذا.

در عین حال برای نزدیکی با جریانات سیاسی راست، بویژه سلطنت طلبان، باید آنها را از پایگاه اجتماعی شان جدا کند و به آنها هویتی مجهول و تاریخی بدهد. تو گویی که اینان از پیش از تاریخ و بدون آنکه بتوان دلیلی یافت، از آسمان سقوط کرده اند. بدین ترتیب زمینه برای دراز کردن دست و فشردن دست آنها هموار می شود. البته باقی می ماند چند نکته کوچک، از جمله موضع در قبال امپریالیسم و در قبال حقوق خلقها.

سنخیتی با این رفرمها ندارد. و اصرار «رفرمیستهای جدید» منجمله آقای نگهدار بر «چپ بودن» همان حکایت «شیرینی پال و دم واشکم» است.

آشتی طبقاتی

فرخ نگهدار در تعریف نیروهای سیاسی ایران می گوید «اما تا آنجا که به شرایط مشخص ایران و نیز حد دانش من باز می گردد، تصورم این نیست که تکیه بر تحلیل طبقاتی برای شناخت و تعریف نیروهای سیاسی ایران روشی کارساز باشد»

فرخ نگهدار برای تعریف نیروهای سیاسی ایران، ابتدا سعی می کند که آنها را از پایگاه اجتماعی شان جدا سازد و به آنها هویتی جدای از طبقات اجتماعی دهد. وی می گوید:

«مارکسیسم به جامعه شناسی و علم سیاست کمک کرده است که جنبش های سیاسی ما بار طبقاتی و سمت گیری اجتماعی آنها در نظر گرفته شوند. اما از آنجا که با تعریف طبقاتی در تاثیر این بار اغراق و تلاش اصلی این می شود که حزبی خود را به رای خویش نماینده طبقه ای معین تعریف کند. بویژه آنجا که حزب و طبقه یکی گرفته می شوند، باید گفت که این احکام هم دور شدن از واقعیت ها و هم دور شدن از مصالح اجتماعی را در بردارد.

جریانهای سیاسی محصول روندهای تاریخی اند. حزب سیاسی خلق الساعه دروغ است. نه توطئه داخلی و نه سرکوب حکومتی قادر به انحلال جریانهای سیاسی تاریخا شکل گرفته نیستند، مردم در تشخیص هویت هر نیرو یا هر حزب قبل از همه به شناخت تاریخی تکیه می کنند. هویت تاریخی وجه عینی و بسیار پایدار هویت هر جریان سیاسی است. هویت تاریخی در عین حال همه پذیرترین وجه تقسیم بندی نیروها است»

این نقل قول بلند بخوبی نشان دهنده کوشش آقای نگهدار در جدا کردن نیروهای سیاسی از طبقات، دادن تعریفی مجهول و نامشخص به این نیروها و نهایتاً وابسته کردن آنها به هویتی تاریخی است که بخودی خود بیانگر چیزی نیست. در تاریخ معاصر، چپ با اعتقاد به وجود طبقات، مبارزه طبقاتی و نقش اساسی این مبارزه در تحولات اجتماعی شناخته می شود. طبقات بطور واقعی وجود دارند و بطور طبیعی نیروی سیاسی خود را می سازند. در جریان مبارزه طبقاتی، هر نیروی سیاسی سعی می کند سایر طبقات و گروه های سیاسی را با توجه به وزن و نقش آنها در جامعه و دوری و نزدیکی اهداف، بسوی خود جلب کند. طبیعی است که در این راه در برنامه و شعارها و تبلیغات خود، محورهای عمومی تری را طرح می کند. ولی جدا از تبلیغات سیاسی، از آنجا که خواستگاه هر جریان طبقه خاصی با منافع خاصی بوده است، در نهایت، این جریان مدافع آن طبقه یا گروه اجتماعی خواهد بود. بهمین اعتبار، مردم در برخورد به

اخیراً در لندن کنفرانسی با عنوان «ایران در آستانه سال دو هزار» تشکیل شد. این کنفرانس فرصتی بود برای برخی از رهبران سازمانها و افراد سیاسی عمدتاً راست تا نظرات خود را ارائه کنند. فرخ نگهدار، دبیر اول سابق کمیته مرکزی و یکی از اعضای فعلی شورای رهبری سازمان اکثریت در این کنفرانس شرکت داشت. حضور وی در مجامع مختلف و اظهار نظر او به عنوان دیدگاه حداقل بخشی از رهبری و اعضای سازمان اکثریت تلقی می شود. به این اعتبار نقد دیدگاه های وی، بدیگر سخن نقد دیدگاه های جناحی از اکثریت است.

رفرمیسم

فرخ نگهدار چند سال پیش و مجدداً در این کنفرانس تاکید کرد که «من یک رفرمیست هستم». پذیرش رفرمیست بودن خود قدم مهمی است ولی مهم آن است که بدانیم یک رفرمیست تا چه حد رفرم کرده است؟ چرا که اگر رفرم و تجدیدنظر صورت گرفته از چهارچوب کلی دیدگاه خارج شوند، دیگر رفرم تلقی نمی شوند. یک دیدگاه چپ رفرمیسم، چنانچه بخواهد همچنان خود را «چپ» بنامد (که آقای نگهدار در این زمینه اصرار بسیار دارد) حداقل باید در چهارچوب عمومی چپ باقی بماند. این چهارچوب، در محوری ترین اصل خود، همانا خواهان دگرگونی بنیادی در ساختار نظام کنونی جامعه (نظام سرمایه داری) است. در تاریخ معاصر همیشه چپ، نماینده نیروی رادیکال و انقلابی جامعه بوده است. نیروی که مسیر تحول جامعه را از کابال شکستن نظم موجود و درافکندن نظمی نوین می بیند. طبیعی است که در این چپ که نیروی وسیعی را در هر جامعه ای شامل می شود، طیفهای گوناگونی با دیدگاههای متفاوت وجود دارد. ولی آنچه که این کلیت را در یک سوی قرار میدهد، همانا اعتقاد همه آنها به لزوم دگرگونی عمیق در نظام اجتماعی است.

حال باید دید این رفرمیست های جدید که آقای نگهدار آنها را نمایندگی می کند، چگونه چپی هستند؟ مولفه های آنها چیست؟

- ۱- آشتی طبقاتی و همزیستی مسالمت آمیز طبقاتی بجای مبارزه طبقاتی
- ۲- آشتی با امپریالیسم و همکاری و اتحاد با آن بجای مبارزه ضد امپریالیستی
- ۳- دفاع از تمامیت ارضی و ایده های ناسیونالیستی بجای دفاع از حقوق خلقها

با نگاهی کوتاه به مولفه های جدید، نیروی «رفرمیست جدید» رفرمها را از چهارچوب کلی چپ خارج کرده است. چپی که مبارزه طبقاتی را رد می کند، دست همکاری به سوی امپریالیسم دراز می کند و مدافع ایده های ناسیونالیستی می شود. آیا باز هم می توان چپ نامید؟ این رفرمها، رفرمیستهای ما را در جناح مقابل چپ قرار داده است. دیدگاههای چپ در کلیت خود،

همکاری با امپریالیسم

«امروز من ماهیت چپی که خود را عضو آن می‌دانم، دیگر ضدامپریالیستی تعریف نمی‌کنم، لزومی نمی‌بینم آنرا استقلال طلب و ملی تعریف کنم... خواسته مصدق که تامین عدالت بیشتر در مناسبات ایران و غرب بود هم چنان به قدرت خود باقی است.»

چپی که آقای نگهدار آنرا نمایندگی می‌کند دیگر ضدامپریالیست نیست، از آن بیشتر زیاد استقلال طلب و ملی هم نیست، این «چپ جدید رفرمیست» در مقابل می‌کوشد تا پرچم بر خاک افتاده بورژوازی ایران را از زمین بردارد و چنین بنمایاند که به اندازه بورژوازی چهل سال قبل ایران استقلال طلب و ملی است، تنها اشکال کوچکی باقی می‌ماند، اگر چهل سال قبل، جامعه ایران، ساختار نیمه فئودال نیمه بورژوازی داشت و بورژوازی صاحب نفوذ ایران در جستجوی کسب قدرت، دارای ظرفیت انقلابی بودند، امروز با نابودی کامل فئودالیسم، در جامعه‌ای با ساختار سرمایه‌داری وابسته، برافراشتن پرچم بورژوازی ملی، آنهم بدست مدعیان «چپ»، جز نمایشی مضحک، چیزی بیش نخواهد بود. بی‌دلیل نیست که نگهدار در کنفرانس لیبرالها به آنها هشدار میدهد که «ملی‌گرایان ایران نیز اگر در تعریف خود تجدیدنظر نکنند به پیشینه خود پشت خواهند کرد...»

البته باید به یک نکته اعتراف کرد، آقای نگهدار همچنان «انترناسیونالیست» باقی مانده است، در گذشته با حدت و شدت از شوروی و بلوک سوسیالیستی سابق دفاع می‌کرد، از ملاحای حکومتی تا دیگر نیروها و سازمانهای سیاسی بویژه سازمانهای سیاسی چپ ایران را به همراهی و همگامی با آن فرا می‌خواند اما امروز که عضو «چپی» با «ماهیت» جدید! شده است، با همان شدت وحدت همگان را به همراهی با امپریالیسم فرا می‌خواند.

«اما تامین عدالت بیشتر در مناسبات ایران و غرب امروز نه از طریق تشدید و تضاد بین ایران و غرب که از طریق همبستگی جنوب و همکاری با شمال و چاره‌جویی‌های مشترک امکان‌پذیر است. تامین آن همبستگی و همکاری نه خصلتی ملی که عمیقاً انترناسیونالیستی دارد»

دقت کنیم که این «چپ ماهیتا جدید!!» خواهان عدالت بیشتر در رابطه با امپریالیسم است و نه عدالت کامل. البته ایشان در ادامه سخنرانی با مغلظه کردن، این انترناسیونالیسم امپریالیستی را به مسئله ترقی خواهی و تجدیدطلبی می‌بندد، به گونه‌ای که اگر کسی با آن مخالفت کند، در ردیف متحجران و واپسگرایانی از قبیل آخوندهای حاکم قرار می‌گیرد (البته نه رفسنجانی و جناح وی!!)

نگهدار می‌گوید «فکر تجدیدطلبی و مبارزه با واپسگرایی که از تعریف ماهیت چپ برای دو سده حذف شد، اکنون مجدداً جایگاه خود را می‌یابد...» «به اعتقاد من نخستین و نیز پایهای ترین انتخاب چپ، انتخاب نو در برابر کهنه، انتخاب پیشرفت در برابر رجعت و رکود است»

مشاهده‌گری و سفسطه‌بازی تا کجا؟ کجا و کی در تاریخ سه دهه گذشته، چپ ایران خود را طرفدار

تاریخی چپ پذیرفته شود، موضع‌گیری در این مورد، بسیار حساس است، از سوی دیگر، در شرایط کنونی و با وجود یک جنبش نیرومند خلقی، خلق کرده، هر نوع موضع‌گیری واضح به تخریب رابطه با این جنبش می‌انجامد، پس موضعی میانه باید گرفت.

نگهدار می‌گوید «بسیاری از چپ‌های ایران از قدیم اصرار داشته‌اند که بر پایبندی خود بر حقوق ملیت‌های ملی تا سرحد جدائی تاکید ورزند، در تعریف چپ ایران من بر این خواسته متکی نشدم صرفاً به این دلیل که در هیچ کجای کشور هیچ نیروی وجود ندارد که خواهان جدائی باشد»، اینکه اگر نیروی پیدا شد و خواست جدا شود، چه؟ پاسخی وجود ندارد وی در ادامه توضیح میدهد، «در ایران ما، معرفی خود تحت عنوان حامی تمامیت ارضی و مخالف جدائی‌طلبان یک فریبکاری و معرفی تحت عنوان حامی جدائی‌طلبان و مخالف تمامیت ارضی نمودی از یک فریب‌خوردگی است»

بدین ترتیب در ایران سه گروه وجود دارد، فریبکار، فریب‌خورده و فرصت‌طلبانی که فعلاً واقعیت موجود را ندیده می‌گیرند و منتظر می‌شوند تا در آینده با تغییر جهت باد، سیاست مناسبی را اتخاذ کنند.

موخره

آقای نگهدار نماینده نیروی است که در گذشته در صفوف چپ ایران مبارزه می‌کرد، با تغییر و تحولات اردوگاه سابق و فروپاشی آن، این نیرو دست به تجدیدنظر در دیدگاه‌های خود زد و تا آنجا پیش رفته است که امروز اعلام می‌کند که مبارزه طبقاتی تعطیل است، که مبارزه ضدامپریالیستی کهنه‌پرستی و واپسگرایی است، که دفاع از حقوق خلقها فریب‌خوردگی است... در عین حال اصرار دارد که خود را چپ بنامد، اصرار در نگهداشتن پوسته و خالی کردن محتوی، اما جدائی از اینکه این نیرو خود را چه بنامد، محتوی واقعی دیدگاه‌های سیاسی و موضع‌گیریها و عملکرد این نیرو است که جایگاه واقعی آنرا در میان گروه‌های سیاسی ایران تعیین می‌کند، در ارزیابی از این نیروی رفرمیست که هیچ سنخیتی با «چپ» ندارد، علاوه بر مواضع سیاسی-ستوریک، سابقه تاریخی آن نیز ملاک است، سابقه تاریخی‌ای که بخوبی نشان می‌دهد که پراگماتیسم و فرصت طلبی مهمترین اهرمهای تعیین جهت حرکت این نیروها است، تنها برای یادآوری، فراموش نکنیم که آقای فرخ نگهدار و یاران چگونه و با چه شتابی سعی در انحلال سازمان فدائی و ادغام آن در حزب توده بعنوان تنها حزب طبقه کارگر ایران داشت، در این راه چه تئوریه‌ها که بافته نشد و چه استدلالها که بکار نیامد، زمانی که ورق برگشت و اردوگاه سابق سوسیالیستی فرو ریخت، اعتبار حزب توده نیز از بین رفت، ناگهان همه آن کوشش‌ها فراموش شد، حزب توده بدست فراموشی سپرده شد، پس از مدتی کوتاه پرچم «من هم یک رفرمیست هستم» از چپ و راست برافراشته شد، مبارزه طبقاتی نفی و بجای آن آشتی طبقاتی جایگزین شد، باشد تا چند صباحی دیگر، با توجه به شرایط روز، دوستان «راحت شکل‌پذیر» ما رنگی دیگر بخود گیرند.

کهنه‌پرستی و واپسگرایی تعریف کرده است، در این سه دهه هزاران انسان مبارز، برای ساختن جامعه‌ای نوین، مبتنی بر روابط اجتماعی نوین بری از جوروستم طبقاتی، به زندان افتادند، شکنجه شدند و جان باختند، صدها هنرمند، نویسنده، نقاش، شاعر... که نماینده تفکر تجدیدخواه و مترقی ایران بودند، در دامان همین جریان چپی که امروز نگهدار براحتی بر آن برجسب کهنه‌پرستی و واپسگرایی می‌زند، تربیت شدند، چپ ایران در تمام تاریخ خود تجدیدخواه و پیشرو بوده است، تجدیدخواهی و پیشرفت در عرصه‌های گوناگون یک مسئله است و همگامی و همراهی با امپریالیسم مسئله دیگری است، این واقعیت قابل انکار نیست که غرب به‌مراه ورود خود به جوامع عقب‌مانده، نوآوری را نیز با خود می‌آورد، و طبیعی است که نیروی مترقی هر جامعه از این نوآوری‌ها در مقابله با واپسگرایی درون این جوامع بهره می‌گیرد، اما این بهره‌گیری در جهت رشد و بلوغ فرهنگ مترقی ملی است، در جهت کسب تکنولوژی مدرن و دست‌یابی به اقتصاد مستقل است، در جهت رشد و ترقی جامعه و کسب جایگاه شایسته هر ملتی در میان ملل جهان با روابط کامل برابر، این دقیقاً آن چیزی است که امپریالیسم آنرا بر نمی‌تابد، برخلاف صحنه‌سازی‌های آقای نگهدار تجربه خلقهای جنوب نشان داده است که چگونه امپریالیسم با تمام امکانات خود پشتیبان حکومت‌های دیکتاتور این کشورهاست، مغلظه کردن و قاطی کردن تجدیدخواهی و پیشرفت با همراهی و همگامی با امپریالیسم اگر از سرحماقت نباشد (که آقای نگهدار نیست) یقیناً به منظور چشمک زدن و در باغ سبز نشان دادن به امپریالیستها و طرفداران آنها بین لیبرالهای ایرانی است.

در مسابقه دلبری از لیبرالها و امپریالیسم، اما «چپ رفرمیست جدید!!» کسی عقب مانده است و اکنون مدتی است که مجاهدین در این جهت با تمام نیرو پیش می‌روند.

دفاع از تمامیت ارضی

برای نیروی راست ایران، جناحهای مختلف بورژوازی و سلطنت‌طلبان و غیره، شعار دفاع از تمامیت ارضی ایران و مخالفت با هرگونه مبارزه ملی با خصلت استقلال‌طلبی یا خودمختاری، بسیار حیاتی است، در شرایطی که ایران کشوری است پهناور که خلقهای گوناگون در آن زندگی می‌کنند، مسئله خلقها و چگونگی رابطه آنها با یکدیگر و مسئله حکومت مرکزی، یکی از مسائل محوری در بین نیروهای سیاسی بوده است، لیبرالها، سلطنت‌طلبان و نیروهای پیرامونی آنها به تجربه تاریخی نشان داده‌اند که با هرگونه ندای خودمختاری، استقلال‌طلبی، آزادی خلقهای محصور در مرزهای ایران مخالفت و آماده‌اند تا با تمام قدرت آنرا سرکوب کنند، در بین نیروهای سیاسی سراسری ایران تنها چپ مدافع آزادی و استقلال خلقهای ایران با شعار «حق تعیین سرنوشت خلقها تا سرحد جدائی» در طول تاریخ معاصر ایران خود را از سایر نیروها جدا کرده‌اند.

طبیعی است که برای «چپ رفرمیست» آقای نگهدار، که به هر کاری دست می‌زند تا از سوی دشمنان

انتخابات و روند مذاکرات صلح فلسطین و اسرائیل

روند مذاکرات میان اسرائیل و حکومت خودمختار فلسطین بر سر چگونگی تحقق موافقتنامه صلح، چند ماهی است که تا حدود زیادی متأثر از مانورهای انتخاباتی و بعضاً اتخاذ موضعی برای کسب آراء بیشتر گشته است: چرا که اگر موعد برگزاری انتخابات در اسرائیل از قبل معلوم و پائیز ۹۶، یعنی حدود ۱۵ ماه دیگر، می‌باشد. در مورد فلسطینی‌ها نیز هرگاه مذاکرات اول ژوئیه بنحو پیش‌بینی شده جریان یابد باید در آینده‌ای نه چندان دور شاهد برگزاری انتخابات به قصد انتخاب شورای حکومت خودمختار فلسطین بود.

تا آنجا که به طرف اسرائیلی برمی‌گردد، بنابه نظر غالب محافل اسرائیلی، مدتی است که اساساً منطق مذاکره جای خود را به منطق مذاکرات داده است. در این زمینه کم نیستند جامعه‌شناسانی که با توجه به روانشناسی مردم اسرائیل بر این نکته انگشت می‌گذارند که «در برخورد با فلسطینی‌ها، به درست یا به خطا، افکار عمومی اسرائیل بر آن است که ما بدون دریافت امتیازی، مرتب امتیاز داده‌ایم» البته همین‌ها اضافه می‌کنند بیان اینکه فلسطینی‌ها چیز زیادی برای دادن به اسرائیل ندارد، مسئله را عوض نمی‌کند. به هر حال این نحوه نگرش با جنبش فلسطین، که جز از طریق انکار تجاوزات مکرر و تاریخی دولت اسرائیل به حقوق فلسطینی‌ها تا حد تصرف خانه و کاشانه و سرزمین‌ها میسر نمی‌شود، بخشی از افکار عمومی و روانشناسی گروه وسیعی از رای‌دهندگان اسرائیلی را می‌سازد. اما از طرف دیگر توافقنامه صلح اسرائیل با دولت‌های عربی از جانب رای‌دهندگان اسرائیلی جاذبه و پذیرش بالایی دارد. همچنانکه «بگین» در سال ۷۸ و در پی بازپس دادن صحرای سینا به حکومت سادات گفت: «شهروندان عزیز، من برای شما صلح به ارمغان آورده‌ام». در مورد «رابین» نخست‌وزیر کنونی اسرائیل چنین گفته می‌شود که قرارداد صلح با دولت اردن، در سال ۹۴، اگرچه موضوع وی را تقویت کرده است. اما این تقویت برای پیروزی در انتخابات آینده کافی نیست. چنین است که «رابین» در سال جاری ماقبل انتخابات بر آن است که بتواند به امضاء قرارداد صلح با سوریه دست یابد. چیزی که می‌تواند موضوع وی را در میان رای‌دهندگان اسرائیلی به میزان زیادی تقویت گردانیده و زمینه پیروزی وی را فراهم سازد. از سوی دیگر حزب به شدت محافظه کار «لیکود» که با شکست در انتخابات گذشته حکومت را به رابین سپرد با اتکاء بر ارتجاعی‌ترین و عقب‌مانده‌ترین محافل و رای‌دهندگان اسرائیلی تلاش‌های زیادی را به قصد تضعیف رابین و همفکران وی صورت داده است. اما این حزب نیز که در برخورد با شرایط سیاسی جدید آچمز گردیده در واقع ابتکار عمل را از دست داده است، در بحران درونی سخت و جنگ قدرت میان دو تن از رهبران اصلی خود، یعنی «بنیامین نتانياهو» از یکسو و «دویدلوی» وزیر امور خارجه سابق اسرائیل گرفتار آمده و دچار انشعاب شده است. این وضعیت پیش از گذشته رابین و همفکران وی را نسبت به پیروزی آینده انتخاباتی‌شان امیدوار ساخته است.

همین وضعیت به نوعی در جبهه فلسطینی‌ها نیز به چشم می‌خورد. در این باره مسئله شرکت یا عدم شرکت در انتخابات احتمالی آتی در مناطق اشغالی و اساساً موضوع مشارکت در شورای انتخابی حکومت خودمختار فلسطینی یکی از مسایل جدی و بحث‌انگیز را در صفوف اپوزیسیون حکومت خودمختار تشکیل می‌دهد و صف‌بندی‌های تازه‌ای را درون آنها شکل داده است. در این باره، به عنوان مثال، تا آنجا که به احزاب افراطی مسلمان متشکل در «حماس» و «جهاد اسلامی» برمی‌گردد در هر دو این جریان‌ها به موازات گرایشاتی که از پیش هر گونه شرکت در انتخابات را مردود و دال بر مشروعیت بخشیدن به

قرارداد صلح اسلو تلقی می‌کند، گرایشات دیگر ظهور یافته که از شرکت در انتخابات حمایت می‌کند. حماس و جهاد اسلامی تمامی تلاش خود را تا کنون به کار گرفته‌اند تا با توجه به تداوم مصادره ارضی فلسطینی‌ها توسط دولت اسرائیل، تداوم حضور آبادی‌های یهودی‌نشین در مناطق خودمختار، محاصره اقتصادی مناطق حکومت خودمختار و وضعیت اقتصادی فلاکت‌بار مردم و انتقاد از سیاست‌های عرفات، دامنه نفوذ خویش را گسترش دهند. اما برغم همه این تلاشها، با وجود به حال تعلیق نسبی درآمدن روند صلح و رشد روزافزون ناامیدی در میان مردم مناطق اشغالی نسبت به روند صلح این کماکان عرفات و یاران وی هستند که از بیشترین حمایت در میان فلسطینی‌ها برخوردار می‌باشند. تمایل به صلح در میان فلسطینی‌های به تنگ آمده از سالها جنگ و آوارگی به گونه‌ای شدید است که گروه‌های وسیعی از آنها صلح را در چهره عرفات جستجو می‌کنند. در همین زمینه بنابر آخرین نظرسنجی صورت گرفته توسط مرکز فلسطینی تحقیقات و مطالعات «نابلس» ۴۹/۴ درصد فلسطینی‌ها از سازمان فتح به رهبری عرفات حمایت می‌کنند، در حالیکه ۱۲/۴ درصد از حماس و ۲/۱ درصد از جهاد اسلامی و ۳/۶ از جبهه خلق برای آزادی فلسطین به رهبری جرج حبش حمایت می‌کنند. در این نظرسنجی ۱۳٪ از اهالی کماکان جهت‌گیری معینی پیرامون حمایت از این یا آن جریان پیدا نکرده‌اند.

عدم پای‌بندی اسرائیل به مفاد توافقنامه صلح

در پی گذشت یکسال از امضاء قرارداد قاهره در ۴ مه سال ۹۴ میان دولت اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین درباره چگونگی خودمختاری در منطقه غزه و اریحا و در شرایطی که مذاکرات میان طرفین به دلایل مختلف به بن‌بست کشیده شده بود، مدتی است که طرفین بر آن شده‌اند تا با غلبه بر این بن‌بست گامی جدید در راه اجرای قرارداد صلح «اسلو» بردارند. چنین بود که در پی دیدار «باسر عرفات» رهبر حکومت خودمختار فلسطینی با «شیمون پرز» وزیر امور خارجه اسرائیل در ماه مه گذشته، هر دو طرف متعهد گردید تا اول ژوئیه موضوع گسترش حیطه حکومت خودمختار فلسطین به کناره غربی اردن، که الزاماً در گرو عقب‌نشینی ارتش اسرائیل از شهرهای این منطقه است، را فیصله دهند. اینکه این مذاکرات، که از هم اینک و چند روز مانده به اول ژوئیه تدارکش آغاز گردیده است، به چه نتایج مشخصی منجر شود و تا چه حد بتواند راه را بر اجرای دیگر مفاد قرارداد صلح و بویژه برگزاری انتخابات در منطقه حکومت خودمختار بگشاید یک مسئله است و چگونگی برخورد دولت اسرائیل اساساً با خود قرارداد صلح مسئله‌ای است دیگر. تجربه گذشته و چگونگی برخورد اسرائیل با مفاد قرارداد صلح از مقطع امضاء آن تاکنون آشکارا نشان داده است که دولت اسرائیل بویژه در پی استقرار روابطش با بخشی از دولت‌های عربی و باز شدن راه نفوذش در جهان عرب تحت شرایط جدید، مفاد قرارداد صلح را آشکارا نقض و بسته به میل خود با آن برخورد می‌کند. در این زمینه حتی اسحاق رابین تا بدانجا پیش رفت که در مقابل سیل انتقادات افکار عمومی بین‌المللی در زمینه عدم اجرای تعهدات توافق شده از طرف اسرائیل، رسماً اعلام داشت که از نظر دولت اسرائیل هیچ تقویم زمانبندی شده‌ای مقدس و غیر قابل تغییر نمی‌باشد! در همین زمینه اگر مثلاً بر مبنای توافقات رسمی گذشته، برگزاری انتخابات در مناطق غزه، نوار اردن و اورشلیم شرقی به منظور انتخاب شورای حکومت خودمختار فلسطینی می‌باید حداکثر تا ۱۳ ژوئیه سال ۹۴ صورت می‌گرفت و قبل از این انتخابات می‌باید ارتش اسرائیل تمامی شهرها و نواحی مسکونی این مناطق را تخلیه می‌کرد. این همه تاکنون صورت نگرفته، و تازه این اول ژوئیه سال ۹۵ است که می‌باید بر سر آن بحث‌وگفتگو آغاز گردد! علاوه بر این تاکنون تنها نیمی از زندانیان فلسطینی توسط دولت اسرائیل آزاد شده‌اند و نیم دیگر آنها، حدود ۶۰۰۰ تن، کماکان در زندانهای اسرائیل بسر می‌برند. و یا بر مبنای توافقنامه صلح، مذاکرات میان اسرائیل و فلسطینی‌ها برای حل نهایی مسئله می‌باید در ۴ مه سال ۹۶ آغاز گردد در حالیکه تاکنون حتی توافقنامه برای دوره موقت و انتقالی نیز به

تنش میان ژاپن و دو قطب دیگر، بویژه آمریکا، بوده و می‌باشد. در عین حال که بالا گرفتن جنگ تجاری میان ژاپن و آمریکا بر سر بازار صنایع اتومبیل سازی در همین اواخر به گونه‌ای بود که عملاً هرگونه بحث و تصمیم‌گیری پیرامون راه‌های تقویت «سازمان جهانی تجارت» را توسط این اجلاس غیرممکن می‌ساخت. علاوه بر این‌ها مسایل مهم و علاج‌ناپذیری نظیر بیکاری و رشد روزافزون آن در جهان سرمایه‌داری و یا موضوع شکاف بیش از پیش و نگران‌کننده میان جنوب و شمال و رشد سرسام‌آور بدهی کشورهای فقیر و عقب‌مانده به کشورهای صنعتی در گردوغبار برخوردی تبلیغی سران شرکت‌کننده عملاً هیچ پاسخ جدیدی نیافتند. و یا موضوع کاهش ارزش دلار در مقابل ارزهای دیگر و به زیان قطب‌های دیگر، بویژه ژاپن، تنها در گفتگوها مورد اشاره قرار گرفت و همچون گذشته توافقی میان طرفین بر سر چگونگی تثبیت آن صورت نگرفت. در زمینه مسایل پولی و مالی تنها مسئله مهمی که با توجه به بحران حاد اخیر، که جلوه بارز آنرا در مکزیک نشان داد، مورد تاکید قرار گرفت توافق برسر افزایش کارایی و سرعت عمل نهادهای مالی بین‌المللی، تقویت کنترل و تأمین هماهنگی موثرتر و بهتر میان طرفهای مختلف و بالاخره برقراری مکانیسم‌های جدید به منظور پیش‌بینی سریع بحران‌هایی نظیر بحران مکزیک بود که به صورت توافق برسر افزایش بیش از پیش مسئولیت و امکانات «صندوق بین‌المللی پول» به نتیجه رسید.

در زمینه مسایل سیاسی اجلاس سران به روال گذشته و با به فراموشی سپردن این مسئله که منشاء بحران‌های منطقه‌ای موجود در چهار گوشه جهان را از جمله باید در دخالت‌های دولت‌های متبوع آنها جستجو کرد، از برخورد‌های کلی نظیر امیدواری نسبت به حل بحران‌هایی مثل بوسنی و الجزایر و چینی فراتر نرفتند. در زمینه خاورمیانه خواستار تقویت «روند صلح» در منطقه گردیدند و در مورد ایران نیز با توجه به ناهمخوانی سیاست محاصره اقتصادی یک جانبه آمریکا با منافع دو قطب دیگر، طرفین بر سر برخورد کلی نظیر لزوم پای‌بندی رژیم اسلامی به موازین و معیارهای بین‌المللی و عدم حمایت رژیم از تروریسم اکتفا کردند. و بالاخره نکته کاملاً مشهود در این اجلاس حمایت همه‌جانبه سران ۷ کشور از «بوریس یلتسین» رئیس جمهور روسیه و سیاست‌های وی بود. حمایتی که با توجه به نزدیکی انتخابات ریاست جمهوری روسیه برای یلتسین و همفکران وی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. در این باره اجلاس سران تمایل خویش را بر عضویت روسیه در سازمان‌های بین‌المللی، نظیر سازمان جهانی تجارت، گوشزد کرد. رهبران اروپایی که در گذشته برای همکاری اتحادیه اروپا با روسیه چهار پیش‌شرط، از جمله قطع جنگ در چین و از سرگیری مذاکرات واقعی به منظور صلح، عنوان کرده بودند، این بار بدون اشاره به این پیش‌شرطها آمادگی اتحادیه اروپا را برای همکاری با روسیه اعلام کردند. بالاخره سران ۷ کشور با اعلام موافقت خویش با پیشنهاد یلتسین مبنی بر تعیین «مسکو» برای تشکیل اجلاسی که پیرامون «امنیت استفاده غیرنظامی از مواد اتمی» می‌باید در بهار سال آینده، یعنی چند هفته قبل از انتخابات ریاست جمهوری روسیه، تشکیل گردد، به این حمایت خود جلوه تازه‌ای بخشیدند.

کنفرانس احزاب سنتی

طی روزهای ۱۸ و ۱۷ ژوئن گذشته اجلاسی مشورتی با شرکت ۲۶ حزب کمونیست، غالباً از احزاب کمونیست سنتی، به منظور بحث و بررسی پیرامون «عوامل موثر در فروپاشی سیستم سوسیالیستی در اروپا» در یونان برگزار شد. حزب کمونیست یونان که تدارک این جلسه را برعهده داشت از قبل سندی به منظور بحث آماده کرده بود. از نظر حزب کمونیست یونان، فروپاشی سیستم سوسیالیستی در اروپا سبب «عقب‌گردی عظیم برای بشریت»، «سلطه نیروهای محافظه‌کار در زندگی سیاسی»، و «عوارض متعدد برای طبقه کارگر و تمامی خلق‌های جهان» گشته است. تا آنجا که به علت فروپاشی سیستم سوسیالیستی برمی‌گردد حزب کمونیست سبب اصلی را در «پروسترویکا» جستجو می‌کند، به گونه‌ای که یکی از اعضای دفتر سیاسی حزب، «ماکیس مانلیس»، طی سخنانی در این باره نتیجه گرفت که «پروسترویکا موتور مخالفین انقلاب» بوده است، حزب کمونیست یونان ضمن دفاع از سوسیالیسم و مخالفت با سرمایه‌داری و تاکید بر این نکته که هیچ راه سومی وجود ندارد لزوم اتحاد و تشکل کمونیست‌ها و پاسخگویی به خلاء «فقدان استراتژی واحد برای جنبش کمونیستی» را نتیجه گرفت. احزاب کمونیست کوبا، فرانسه، پرتغال و چین در این کنفرانس شرکت نکرده بودند.

اجرا در نیامده است! مقامات اسرائیلی در این فاصله نه تنها به بهانه‌های واهی از اجرای تعهدات خویش طفره رفته‌اند بلکه به طرق مختلف چه از طریق تداوم بخشیدن به سیاست ایجاد آبدی‌های یهودی‌نشین در مناطق اشغالی، تصرف رسمی و غیررسمی اراضی فلسطینی‌ها در مناطق اشغالی، تداوم شکنجه زندانیان فلسطینی توسط سرویس‌های امنیتی اسرائیل و یا اعمال محاصره اقتصادی مناطق تحت کنترل حکومت خودمختار و قطع تردد میان ساکنین این مناطق با دیگر مناطق، مشکلات و مسایل عدیده جدیدی آفریده‌اند. همین موارد آخر را در نظر بگیریم: اگر در آستانه امضاء قرارداد صلح وزیر امور خارجه اسرائیل سخن از تحول منطقه خاورمیانه و قبل از همه اسرائیل و فلسطین به «منطقه صلح و دارای اقتصادی شکوفا» می‌راندند، اینک نه تنها روند صلح در حالت تعلیق بسر می‌برد بلکه این انباشت مداوم و بیش‌از‌پیش مشکلات اقتصادی است که در منطقه خودمختار فلسطین قدم کرده و می‌کنند. رابین نخست‌وزیر اسرائیل رسماً اعلام کرده است که سیاست دولت وی حداکثر تلاش برای قطع تردد فلسطینی‌ها به سایر مناطق تحت کنترل اسرائیل و به طور همزمان، حفظ بیش از ۱۴۰۰۰۰ آبدی یهودی‌نشین در مناطق اشغالی است. اگر بر مبنای توافقیانه اقتصادی آوریل ۹۴ در پاریس تردد آزادانه اهالی، خدمات و کالاها میان مناطق مختلف برسمیت شناخته می‌شود، اما با درپیش گرفتن ممنوعیت تردد فلسطینی‌ها به مناطق دیگر در گام اول این نزدیک به ۱۰۰۰۰۰ کارگر فلسطینی بودند که کار خویش را از دست دادند و به همراه آن گذران زندگی ۶۰۰/۰۰۰ خانوار فلسطینی با مشکلات جدید و جدیدتری روبرو گشت. در مقابل، این سیاست استخدام ۷۵ هزار کارگر از رومانی، لهستان، تایلند، فیلیپین و غنا بود که برای جایگزینی کارگران فلسطینی از جانب مقامات اسرائیلی پیش رفت. خلاصه کلام اینکه طی یکسال گذشته زندگی اهالی منطقه خودمختار فلسطین نه در مسیر بهبود بلکه در مسیر خرابی و فلاکت بیشتر سوق داشته است. در نتیجه محاصره اقتصادی تحمیلی از جانب اسرائیل درصد بیکاری تا حد ۶۰٪ افزایش یافته است، سطح زندگی مردم ۵۰٪ کاهش داشته است و با این کاهش فاصله و سطح زندگی فلسطینی‌ها در مقایسه با سطح زندگی اسرائیلی‌ها بازم عمیق‌تر گشته و به نسبت ده به یک رسیده است! با این تفاسیل طبیعی است که توده‌های وسیع مردم فلسطین برغم تمامی امیدواری‌های اولیه‌شان نسبت به روند صلح و امید به زندگی بهتر در شرایط جدید، اینک بدیده تردید بدان می‌نگرند.

اجلاس سران و اختلافات هفت کشور بزرگ صنعتی

اجلاس سران ۷ کشور صنعتی بزرگ جهان که به منظور هماهنگ کردن سیاست دول بزرگ سرمایه‌داری در قبال مهم‌ترین مسایل اقتصادی و سیاسی بین‌المللی در شهر «هالیفاکس»، کانادا، برگزار شده بود پس از دو روز بحث و تصمیم‌گیری، در ۱۷ ژوئیه گذشته به کار خویش پایان داد. در این اجلاس رئیس کمیسیون اتحادیه اروپا، ژاک سانتز، و نیز در روز دوم آن و در بحث پیرامون مسایل سیاسی رئیس جمهور روسیه بوریس یلتسین، شرکت داشتند. این اجلاس از زوایای مختلف توسط محافل خبری بین‌المللی مورد بحث و تفسیر قرار گرفته است. اما غالب این محافل در زمینه نتایج آن برآنند که این اجلاس نتوانست گامی در راه غلبه بر مهم‌ترین موضوعات مورد اختلاف میان سه قطب اقتصادی جهان، آمریکا و اروپا و ژاپن، بردارد. نگاهی به بیانیه‌های پایانی این اجلاس نیز نشان می‌دهد که مسایل مورد اختلاف، بویژه در زمینه اقتصادی یا اساساً مورد اشاره قرار نگرفته‌اند و یا به طور کلی و گذرا پرداخته شده‌اند.

تا آنجا که به تلاشهای قبلی رهبران جهان سرمایه‌داری برای غلبه بر بازار داغ رقابت‌های میان سه قطب اقتصادی برمی‌گردد باید گفت که جانشین ساختن پیمان «گات» با «سازمان جهانی تجارت»، که پس از ۷ سال بحث و تدارک بالاخره در مارس ۹۴ در مراکش به نتیجه رسید، اگرچه نتوانست تا حدودی تنش‌های تجاری موجود میان قطب‌های مختلف را کاهش دهد، اما نتوانست همه مسایل مورد اختلاف را حل کند. چنین بود که یک رشته از مسایل مهم مورد کشمکش نظیر خدمات مالی، حمل‌ونقل هوایی و یا ارتباطات و غیره به صورت حل نشده باقی ماندند. و یا موضوع سیاست‌های حمایتی دولت ژاپن و متحدین آسیایی آن از بازار داخلی کماکان منشاء

دو پرسش و یک پاسخ

با سلام به هیئت تحریریه اتحاد کار
رفقا، مقاله‌ی رفیق مدنی (تجلیل از رفیق جزئی) برای من خواننده دو سؤال را مطرح کرده است. اگر امکان دارد در ستون پاسخ به
نامه‌ها به سؤالاتم پاسخ داده شود.

۱) رفیق مدنی، ترور شخصیتی سیاسی رفیق جزئی به وسیله هم‌بندان (از هر دسته و خط فکری) را جزئی از فرهنگ ملت دیکتاتور زده‌ای می‌دانید که با فرهنگ دموکراسی فاصله زیادی دارد و خود را در منش و رفتار توطئه‌گرانه در اجتماعات بیان می‌کند و بدین شکل در سازمانهای سیاسی این جامعه نمودار می‌گردد. یا یک پدیده منحصر بفرد در رابطه با رفیق جزئی قلمداد می‌کنید؟ همانطور که الف رحیم سالها پیش پرده از این گونه برخوردهای نادرست با رفیق علیرضا نابدل در زندان برداشت و در بیرون زندان ترورهای شخصیتی سیاسی (سرنوشت غم‌انگیز رفیق محمود محمودی و فاجعه ۴ بهمن) همچنان ادامه پیدا می‌کند و این امر را یک پدیده اجتماعی می‌دانید. آیا نباید به یک تحلیل اجتماعی در رابطه با این پدیده دست زد؟ آیا نباید مبارزه و راه علاج با این پدیده را در جامعه دید و نه در نیت افراد؟

۲) رفیق مدنی، شکل‌بندی نظرات و خط فکری رفیق جزئی را برش از حزب توده می‌دانید و یا مجاهدین خلق؟ اگر با برش از خطوط فکری حزب توده می‌دانید چرا بدان اشاره نشده است. مبارزات رفیق جزئی بر علیه حزب توده را به طوری نادیده گرفته‌اید که گویا خط فکری رفیق جزئی بعنوان آلترناتیو مجاهدین (مذهبی) بوده است و نه حزب توده (کمونیست). دستتان را به گرمی می‌فشارم

نبی

۸ مه ۱۹۹۵

در پاسخ به یک پرسش

تخطئه سیاسی آیا یک اخلاق اجتماعی است؟

مصطفی مدنی

مسئله را مشخص کرده است. در این نوشته از واژه «ترور شخصیتی-سیاسی» استفاده نشد. ولی تاکید نموده است که تبلیغات مغرضانه و کینه‌جو علیه جزئی تنها از جانب مجاهدین خلق و شخص آقای رجوی در زندان دست زده نمی‌شد. در میان رفقای چپ زندان نیز آنجائی این تبلیغات پروبال میگرفته که ثوریه‌های مسعود به آیه‌های مقدس ارتقاء می‌یافته است. حال هر پایه تحلیلی که می‌خواهیم باین روش بدسیم فرقی در محکوم بودن این روش نخواهد داشت. روش گروه اول محصول «رقابت» تنگ‌نظرانه‌ای بود که خود را در برابر جزئی «گرم‌شب‌تاب» می‌دید، و گروه دوم اسیر اوهام کودکی و تفکرات ارتدکس ماب و رادیکال‌نمائی مد روز بود؟ هر دو گروه وقتی خود را در برابر استدلال‌ات نظری و شخصیت فردی بیژن ناچیز و حقیر میدیدند و طبعاً وقتی بقول شما از فرهنگ دمکراسی هم بوئی نبرده بودند چاره رادر تبلیغات مسموم و بزرگ‌نمائی مسائل حاشیه‌ای می‌جست.

این حقیقت تلخی است که کشور ما و ملت‌های دریند آن جز دیکتاتوری و استبداد را تجربه نکرده‌اند، این نیز حقیقت تلخ دیگری است که احزاب و جریان‌ات سیاسی و حتی رادیکال چپ ما از تأثیرات این دیکتاتوری تاریخی، در روحیات و خلقیات خود رنج می‌برند، اما این حقیقت هرگز دیکتاتورمنشی و خلق و خوی غیردمکراتیک ما مردم را تبرئه نمی‌کند. اگر چنین بود، هم محمدرضا شاه، هم خمینی، و هم کسانی که بقول رفیقمان علیرضا نابدل و محمود محمودی را دست‌آموز پلیس معرفی کرده‌اند، می‌باید در قضاوت کلی تاریخ روسفید می‌بودند و محصول طبیعی عصر خود محسوب می‌شدند. بحکم این مثال که نیش‌شان نه از راه کین است،

مشخص در دستور قرار می‌گیرد، ابعاد تحلیلی با آن دادن و ریشه‌یابی‌ها را پس گرفتن اگر اطاله کلام نباشد، کاستن از بار انتقاد است. فرض بگیرید زندگی سیاسی یک شخصیت، یک حزب یا یک گروه اجتماعی را می‌خواهیم مورد بازمینی قرار دهیم. اگر قرار باشد همه خطاها، همه تنگ‌نظریها، همه اشتباهات بزرگ را در بعد فرهنگی تاریخی ملت یا ملت‌هائی به تحلیل درآوریم که کشورشان قرنهای متمادی تحت انقیاد دیکتاتوری‌ها بوده است، آیا همه گناهان به گردن شرایط تاریخی نمی‌افتد؟ در این مورد نیز اگر بگوئیم روش غلط و تنگ‌نظرانه برخورد با رفیق جزئی که بارها و بارها در کارنامه چپ ما تکرار گشته است، ریشه در خصوصیات تاریخی جامعه ما دارد، اگر چه حرف غلطی نزنیم ولی ناخواسته از همان گناهانی، از همان تنگ‌نظریها و خطاهای فاحشی تبرا جست‌ایم که نه فقط امروز بلکه همان زمان نیز در پیشگاه این تاریخ محکوم بوده‌اند. بهمین دلیل ساده که بفرض اهمیت پیدا نمی‌کند که تخطئه سیاسی رفیق جزئی از جانب «کدام تفکری» صورت گرفته باشد. رفیق سوال می‌کند؟ ترور شخصیتی-سیاسی رفیق جزئی را از جانب هر تفکری که صورت گرفته باشد چگونه ارزیابی می‌کند. چرا نباید مهم باشد که کدام تفکر؟ فقط از بعد تاریخ کلی بموارد مشخص نگریستن این «کدام تفکر» را بی‌اهمیت می‌کند. بعکس اینجا باید کاملاً مشخص باشد که حاملان «کدام تفکر» دیروز چه روشی داشتند و امروز چه روشی را پیش روی گذاشته‌اند. اگر شیوه رفقای کمونیست داخل زندان، دیروز علناً مورد انتقاد قرار میگرفت، امروز بقول شما با «موارد مشابه» روبرو نبودیم. یا کمتر روبرو بودیم. نوشته «بیژن در تاریخ» تا حدودی این

در مورد یکی از نوشته‌هائی که بمناسبت سالگرد ترور جزئی و یاران او تحت عنوان «بیژن در تاریخ» در نشریه اتحاد کار به چاپ رسیده بود، از جانب یکی از رفقا دو سؤال طرح گشته است که نظر خود را درباره آن توضیح خواهیم داد. گفت نظر و نه پاسخ، چون سوالها در حقیقت خود نظر هستند و این البته پاسخ را آسان‌تر میسازد. چون تو میدانی که سؤال کننده خود صاحب نظر است و سؤالش بیشتر از آنکه جنبه پرسش داشته باشد، تاکید بر مسائلی را می‌طلبد که بواقع نیز دارای اهمیت است و می‌باید روی آنها موکد بود. پاسخ ما تلاشی در این زمینه است.

سؤال نخست اینکه آیا «ترور شخصیتی-سیاسی بیژن در زندان» (از جانب هر تفکری که صورت گرفته باشد) امر فقط مربوط به بیژن تلقی می‌شود یا نه، این روش ریشه در جامعه دیکتاتور زده ما دارد که روح دمکراسی در آن شناخته نیست و جابجا و حتی در شرایط امروز خود را بما تحمیل می‌کند؟» سؤال کننده البته خود مورد دوم را مدنظر دارد و می‌گوید اگر حقیقت اینست آیا نباید بطور جدی مورد تحلیل و ارزیابی قرار بگیرد؟

در این برداشت کسی نمی‌تواند با تعمق بر مسائل بنگرد ولی با نظر رفیق سؤال کننده مخالف باشد. تردیدی وجود ندارد که فقدان تربیت دمکراتیک و عدم پایبندی و احترام بحقوق فرد از مشخصه‌های بارز اخلاق اجتماعی در جوامع تحت‌سلطه دیکتاتوریها در دورانهای طولانی تاریخی است. این حقیقت روشنی است که رفیق ما روی آن انگشت گذاشته است اما هرگز کافی نیست و به آن نمی‌شود اکتفا کرد. بخصوص هنگامیکه یک موضوع انتقادی

دوران حزب توده (منظور از شهریور ۲۰، خرداد ۳۲ است) دوران خفت و خواری و خیانت چپ بوده است. من نیز همانند بیژن هرگز چنین فکر نمی‌کنم. این یک درک ایده‌آلیستی از تاریخ است هر آینه چنین فکر کنیم. جنبش فدایی بدون زمینه‌هایی که حزب توده در سالهای حیات اولیه خود در کشور ما ایجاد کرده نمیتوانسته است بیک جنبش اجتماعی فرا برود.

اینکه حزب توده یک جریان رفرمیست باقی ماند، رهبری آن به ندامت و خیانت کشیده شد هرگز نمیتواند و نباید شیار عمیقی را که مبارزه دهها هزار توده‌ای بر این دشت دیکتاتور زده کشید بی‌اثر گرداند. پس آن قضاوتی که هر کجا اسم چپ و کمونیسم ایران می‌آید اول بدنبال کشیدن یک مرزبندی درخشان با حزب توده و مرعوب نمودن آن میگردد، آیا خود ریشه در دیکتاتور منشی ما مردم ندارد؟

با همکاران و خوانندگان «اتحاد کار»

هنلدس، ب. ری، با درود

ترجمه متن سخنرانی «لرداؤن بوری» در کنفرانسی که در برلین بیرامون کردستان برگزار شده بود بدست تحریریه رسید. اما به دلیل اشکالات ترجمه و کار ویژه‌ای که می‌بایست در مورد بازتوسسی دوباره مطلب، که ضرورتاً بدون مراجعه به متن اصلی سخنرانی میسر نبود، صورت می‌گرفت، از چاپ آن صرفنظر شد. ضمن تشکر از همکاری‌های مداوم شما با «اتحاد کار» به نظر ما بهتر این است که قدری بیشتر روی کیفیت کار مکتب کنید. ضمناً به منظور اجتناب از دوباره کاری در مواردی که حجم مطالب طولانی باشد بهتر این است که قبل از اقدام به کار تحریریه اتحاد کار را از موضوع مقاله و مضامین اصلی آن مطلع سازید.

هنلد آفای کریم حقی

نامه شما خطاب به «هم‌میهنان، ایرانیان آزاده خارج کشور، احزاب و گروه‌های سیاسی» بدست تحریریه اتحاد کار رسید که متأسفانه با توجه به محدودیت صفحات نشریه «اتحاد کار» از چاپ آن معذوریم. جهت اطلاع خوانندگان از مضمون نامه لازم به تاکید است که آقای حقی و «همسر و شریک زندگی وی»، خانم محترم بابایی، که «در تاریخ ۳۱ آوریل ۱۹۹۵ به زندگی خویش پایان داد» از نیروهای سابق مجاهدین بوده‌اند که به دلیل مخالفت با سیاست‌های رهبری مجاهدین و «تن دادن به خیمه‌شهبازی جدید موسوم به انقلاب آیدئولوژیک که پشت‌بند آن طلاهای اجباری بود» از صفوف مجاهدین طرد و مدتی طولانی در زندانهای مجاهدین در عراق و تحت شرایط به شدت سخت و غیرانسانی گرفتار بوده‌اند. نامه ضمن توضیح زندگی سرشار از دردها و رنج خانم محترم بابایی، که علاوه بر زندان مجاهدین مدتی نیز در زندانهای رژیم جنایتکار خمینی گرفتار بوده است، و سختی‌ها و ملالت‌های توأم با بیماری و اعتصاب غذایی که آنها در زندانهای عراقی کشیده‌اند به افشاگری علیه رهبری مجاهدین پرداخته است. بویژه بر این نکته انگشت می‌گذارد که نامه‌ای که در کتاب «پاسخ به باوه‌های ساراگ آخوندی...» از طرف آنها چاپ شده برخلاف نوشته‌های آن کتاب و آن نامه، در شرایطی که آنها در زندان مجاهدین بسر می‌بردند و پس از ۸ ساعت گفتگو و تهدید از طرف نمایندگان رهبری مجاهدین حاضر، یعنی «مهدی ابریشمی و چاب‌زاده» و به امید رهایی از زندان و خروج از عراق به آنها درکنه شده بوده است.

ضعف نویسنده و عدم دقت در انشای مطلب است. اما در مورد اینکه چرا مبارزه بیژن علیه حزب توده منعکس نشده است، دلیل‌اش را همان تاریخچه زندگی سیاسی بیژن و اهمیت مسائلی تشکیل می‌دهد که ذهن و فکر نه فقط بیژن که کل جنبش چپ ما را در آن دوران بخود مشغول داشته بود.

در دورانی که جنبش فدائی با بمنصه ظهور گذاشت نه دیگر از حزب توده خبری بود و نه در جامعه و بخصوص میان روشنفکران انعکاسی داشت. آن زمان حزب توده برای هر جریان مترقی و هر تشکل سیاسی یک جریان مرده بحساب می‌آمد. بخصوص که ظهور فدائی مصادف بود با برجیدن کامل تشکیلات تهران پلیس زده حزب توده که برای بقایای خود این حزب نیز رمقی باقی نگذاشته بود و کسی دیگر به آن باور نمی‌کرد. جز جریان «پروسه» که استراتژی مرحله‌ای خود را به شناخت از حزب توده و افشای خیانت‌های آن نزد مردم قرار داده بود مابقی جریانات سیاسی بالعموم حزب توده را یک جریان بدون نقش و زایل شده بحساب می‌آوردند. اتفاقاً بیژن در این مورد نیز تنها کسی بود که نه فقط بر گذشته حزب توده خط ابطال نمی‌کشید و آنرا در فاصله جنبش ملی منتهی به کودتای مرداد حزب طبقه کارگر ایران به شمار می‌آورد بلکه برخلاف نظر رفیق احمدزاده که معتقد بود حزب توده حاوی هیچ تجارب منفی و مثبتی در جامعه نبوده است، او معتقد بود هر دوی این تجارب در زندگی حزب توده سرشار است و باید از آن استفاده کرد. بیژن نسبت به آینده حزب توده نیز بی‌تفاوت نبود. او اعتقاد داشت موضوع دفاع شوروی و اردوگاه سوسیالیستی از حزب توده، دارای اهمیتی است که بسادگی نمیتوان از آن گذشته نباید فکر کرد حزب توده مرده است. این حزب بمشابه یک جریان رفرمیستی ریشه‌دار میتواند در هر دوران تحول که شرایط برای کار سیاسی علنی فراهم شود مجدداً برآمد کند.

ولی این بحث‌ها همانطور که اشاره شد بدلیل بی‌اهمیت بودن مسئله برخورد با حزب توده و فقدان آن در سالهای اولیه جنبش فدائی در نوشته‌های بیژن جایگاه مهمی را بخود اختصاص نمی‌دهد. اساساً بحث‌های فدائی، آن انحرافات بزرگی را در لبه تیز حمله خود داشت و برای آن اهمیت قابل بودند که برای جنبش فدائی خطر بزرگ بحساب می‌آمدند. نوشته فوق («بیژن در تاریخ») باین مسئله پرداخته است. یعنی بی‌اهمیت تلقی کردن مبارزه نظامی و اتحاد درجه اول دادن به مبارزه نظامی و اتحاد تشکیلاتی با هر جریان معتقد به مشی مسلحانه با هر ایدئولوژی و هرسیاست (نظیر سازمان مجاهدین) و.....

در این سؤال اما ایده‌ای که خود را آشکار می‌سازد، پایبندی بهمان فکری است که چپ رادیکال بعد از حزب توده، باستثنای فقط بیژن ارزیابی خود را از گذشته چپ به آن نهاده‌اند. این چپ همیشه فکر می‌کرد و فکر می‌کند.

اقتضای دیکتاتوری تاریخی است. ما همین امروز نیز از دهان خیلی از جمهوریخواهان دوآتشه می‌شنویم که می‌گویند کشور ما هنوز توان و ظرفیت دمکراسی را ندارد. یعنی اینکه لازم است پس از هر تحول انقلابی، حکومت آینده مانند همه پیشینیان، نخست و تا آموزش دادن دمکراسی به مردم، چماق سرکوب را بالای سر آنان نگهدارد. بهمان مثال بیژن برمی‌گردیم. وقتی روش‌های غلط و برخورد سیاسی را «ترور» این «شخصیتی سیاسی» قلمداد کنیم، خوب در مقابل بزیم و بهمان رابطه مظلوم و ظالم و امام حسین و یزید برسیم. اینجاست که یکباره و بی‌آنکه خود متوجه بشویم از بفرض جزئی در برابر «تروریست‌های» سیاسی یکباره برای خود قهرمان بی‌عیب و نقص می‌سازیم و شخصیت او را تا آنجا ارتقاء می‌دهیم اگر بفرض می‌بود، چنین و چنان میشد. یا آن روی سکه می‌غلطیدیم که جامعه دیکتاتور زده است و در آن جواهر نمیرود، و بیژن هم مثل بقیه بود و بس!

در حالیکه حقیقت هیچکدام اینها نیست. بیژن فردی بود در زمانه خود بسیار پیشرو، عمیق‌تر، مجرب‌تر و پربارتر از سایرین و در مقابل دارای ضعف‌هایی که اگر نسبت به سایرین کمتر بود، ولی برای آینده چپ در صورتیکه تصحیح نمی‌شد و محک تجارب جدید زده نمی‌گشت بسیار هم میتواندست برای جنبش ما زیانبار باشد. نمونه مشخص روش برخورد بیژن با موضوع «محوری» مشی مسلحانه بود. اگر به گفتار نوشته‌های بیژن عمیق میشدی میدانستی که «محوری» بودن مشی مسلحانه در دیدگاه بیژن چندان جایگاه محکمی هم ندارد ولی هم او طرفداری از مشی سیاسی را به ریشخند می‌گرفت و جانی برای تفکر و تعمق در این زمینه برای کسی باقی نمی‌گذاشت. او در بسیاری از موارد و در جمع‌های کوچک و بزرگ درون زندان علناً هر فکر کار سیاسی (غیرمسلحانه) را محکوم می‌کرد و می‌گفت این کار مثل آن می‌ماند که انسان برود در خیابان شمیران جلوی ساختمان تابلوی یک حزب سیاسی چپ را بکوبد آیا اینکار در شرایط امروز مسخره‌آمیز نیست.

پس اینجا این روش نیز نباید مورد انتقاد باشد، و اگر باید باشد آیا در قطب تحلیل تاریخی صرف ایستادن آیا تروخسک را باهم نمی‌سوزاند و جایگاه یک شخص منفی سیاسی مثل آقای رجوی را با بیژن مخدوش نمی‌کند؟

سوال دوم اینست که «بیژن آیا از حزب توده گسست کرده است و یا از سازمان مجاهدین؟ مقاله «بیژن در تاریخ» بگونه‌ای برخورد کرده است که گویا بیژن آئرناتیو در مقابل مجاهدین بوده است. اگر اینطور نیست چرا برخوردهای بیژن با حزب توده منعکس نشده است؟» در مورد گسست بیژن از حزب توده چه از نظر تشکیلاتی و چه در روش و سیاست و عدم تجانس مطلق او با سازمان مجاهدین جای سخن نیست که تاریخچه زندگی اوست و اگر نوشته «بیژن در تاریخ» استنباطی غیر از اینرا می‌رساند

شماره ۱۶

مرداد ۱۳۷۴

ژوئیه ۱۹۹۵

ETEHADE KAR

JUILLET 1995

VOL 2. NO. 16

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرسهای زیر، از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید.
آدرس آلمان:

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اطریش:

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه:

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا:

(E.F.K.I)
349 W.GORGIA
P.O. BOX 3586
VANCOUVER , B.C.
V6 B 3Y6
CANADA

شماره فاکس سازمان:

49-2241318853

۲۸ مرداد در تاریخ!

مستبد بر سرنوشت مردم و کشور بود. استبداد در مقابل این خواست، زمانی که همه هستی خود را در خطر دید، تسلیم شد، اما در اولین فرصت تلاش کرد بازگشت به بی قانونی مطلق را دوباره عملی سازد. این کار امکانپذیر نبود، حداقل دیگر در شکل ظاهر قضیه، امکان از بین بردن حکومت قانون وجود نداشت، جنبش مردمی برای دفاع از آن در صحنه حاضر بود. شکست استبداد در این تعرض قطعی بود و چنین شد، اما درس این شکست برای مستبدین، نه ترک مخاصمت علیه دستاوردهای مبارزات مردم، بلکه تغییر شکل این خصومت و از محتوا خالی کردن این دستاوردها بود، و این قبیل تعرضات از همان فردای خلع محمدعلیشاه شروع شد. شاه مخلوع رفت، اما نیروئی که شاه نماینده آن بود همچنان در صدر امور باقی ماند و این نیرو نیز بود که بعد از کودتای سوم اسفند، نه فقط تعویض شاه که تعویض سلسله را نیز عملی ساخت تا سلاح مناسب خود علیه جنبش آزادیخواهان مردم را پیدا کند.

سقوط رضاشاه، بدنبال هجوم متفقین به ایران، موقعیت نیروهای ارتجاع را در توازن جدید، تضعیف کرد. فضای سیاسی باز شده بود و اعتراضات مردمی سربرآوردند، احزاب شکل گرفتند. تشکلهای توده‌ای نقش جدی در مقابله با قانون جنگل حاکم بر سرنوشت کارگران و زحمتکشان کشور پیدا کردند. حق حاکمیت ملی بر منابع کشور که در دوران استبداد میان قدرت‌های خارجی تقسیم شده و به آنها جوب حراج زده شده بود، به موضوع مورد بحث عمومی تبدیل شد. بخصوص که نه تنها غارت بلکه حکومت شرکت نفت انگلیس در جنوب ایران، نقض آشکار و نفی علنی وجود چنین حق حاکمیتی بود.

از طرف دیگر، افکار عمومی برای اولین بار نقش پیدا کرد، و مسایل مربوط به مردم و خواست‌های آنها، از قبل شکاف در قدرت یکپارچه ارتجاع امکان طرح و عمل پیدا کرد، جنبش‌های دمکراتیک در سرتاسر کشور روبه رشد می‌گذاشت، و طبقه حاکمه رامجبور به پذیرش حداقل بخشی از مطالبات خود نمود.

همه این عوامل عناصر مبارزه‌ای همگانی برای اجرای خواست‌های سرکوب شده انقلاب مشروطیت را دوباره زنده کرد. خواستی که رهبری جبهه ملی آن را در شعار ملی کردن ذخائر نفتی کشور و حق حاکمیت ملی قانونی ساخت و با این سلاح نیز، ارتجاع را وادار به عقب‌نشینی و تسلیم به اراده و خواست برقراری حکومت منتخب مردم نمود. اما تسلیم این باره ارتجاع نیز، تسلیمی مصلحتی بود، ارتجاع شکست نخورده بود، طبقه حاکمه بقیه در صفحه ۷

یکی از موقعیتهای معدود و مهم که در کشور ما تاریخ، امکان گذار به دموکراسی را فراهم ساخت. دوران کوتاه سالهای ۳۲-۲۰ بود که طی آن، توازن نیرو در صحنه سیاسی جامعه، کفه را به نفع جنبش دمکراتیک مردمی سنگین کرد و کودتای ۲۸ مرداد، اعلام پایان نه فقط این دوره، بلکه قبل از همه اقدامی علیه چنین امکانی در همه جوانب آن بود. از این نقطه‌نظر نیز اگر جنبش دمکراتیک در این سالها که مشخصه آن را اعاده حق حاکمیت ملی و نیز تابعیت حکومت از رای آزادانه مردم تشکیل می‌داد، که رهبری آن به دست دکتر محمد مصدق و جبهه ملی او و خود ادامه انقلاب مشروطیت علیه استبداد و خودکامگی بود، کودتای ۲۸ مرداد وارث سنت‌های استبداد قرون وسطائی، به توپ بستن اولین مجلس ملی در زمان محمد علیشاه و فرزند خلف کودتای سوم اسفند و به تعاقب آن دیکتاتوری سیاه رضاشاهی بود.

درست به همانگونه که حکومت مشروطه بعد از تعرض قهری استبداد بر مظهر آن یعنی مجلس منتخب، در همان سالهای نخست، هیچگاه بعد از آن نتوانست کمر راست کند و علیرغم مقابله قهرمانانه با این تعرض، عملاً هیچگاه از تاثیرات سوء آن رها نشد و در نتیجه همین بی‌ثباتی نیز، نهایتاً قربانی تعویض چهره مستبد گردید، جنبش احیای دمکراسی و عدالت‌خواهی نیز، بعد از ۲۸ مرداد قادر نگشت، حتی به بهای انقلابی دیگر و بمراتب گسترده‌تر از انقلاب مشروطیت، از عواقب شوم ۲۸ مرداد سال ۳۲ خود را خلاص کند و روح ۲۸ مرداد یعنی بی‌قانونی مطلق با نفوس شوم ضدانقلاب سرکوب شده سالهای مشروطیت، دوباره سربرآورد و مشروطه بعد از بیش از نیم قرن از شکست آن و به دار آویختن رهبران مرتجع آن، دوباره بر اریکه قدرت نشست و جنبش دمکراتیک مردم را بسیار بیرحمانه‌تر از اسلاف خود سرکوب و تلامشی ساخت و حکومتی بمراتب سیاه‌تر از تمامی دیکتاتورهای ماقبل خود را بر زندگی مردم کشور ما، مستقر نمود.

تاریخ توالی حوادث نیست، اما در عین حال حوادث تاریخی، بدون ارتباط با حوادث پیش از خود و بدون پیوند درونی با گذشته‌شان، نه قابل ارزیابی‌اند و نه به خودی‌خود حادث می‌شوند.

تاریخ معاصر کشور ما، با حادثه بزرگ انقلاب مشروطیت، بعنوان اولین انقلاب دمکراتیک از نوع خود مشخص می‌شود که طی آن جنبش ضداستبدادی خواستهای خود را برای عبور از قرون وسطی و آغاز عصر جدید اعلام داشت که در راس همه آنها، حکومت قانون بر جامعه و مهار زدن بر اراده مطلق‌العنان حکام